

اهداء: به رفیق اندیشمند، مبارزو با شهامت (آزاد. ل)

درنگی بر ژورنالیزم زرد

جنایت سالار پسند

شکرا الله کهکدای.

کبیرتوخی

قبلاً با نام مستعار  
( رووف روشنائی )

تاریخ نگارش:  
( ۸ جون ۲۰۰۴ )

تاریخ تجدید چاپ ( ۲۵ می ۲۰۱۳ )  
تجدید چاپ به صورت جزوه  
( ۲۰ جولای ۲۰۱۳ )

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " ۲۲ جولای ۲۰۱۳

### سخنی با خوانندگان محترم

سوسیال امپریالیسم شوروی سابق و امپریالیسم کنونی روسیه فدراتیف و کشور هائی که خیال خام تجزیه افغانستان را به سر می پروراند ، از سالها بدینسو توسط جواسیس و نویسندگان اجیرخود از طریق رسانه ها ( و سایت ها) اراجیفی را نوشته به دست نشر می سپارند . یک تن از اینان آقای شکر الله کهگدای ناشر نشریه بی وزن و بی محتوای "کاروان" سابق چاپ امریکا در گذشته بود . ناشر که یک تن از وقف شدگان به خاندان نادر غدار بوده ، تمام نو جوانی و جوانی اش را در خدمت "ضبط احوالات" این خاندان صرف کرده ، بعداً به خاد پیوست .

وی در لاطائلات نامه اش " افغانستان در چنگال خونین کمونیزم " رهبر اسطوره ساز جنبش چپ انقلابی ، این کمونیست سترگ و نستوه - مجید کلکانی را از زبان یک خادی ، "رهزن" و "دزد" خوانده و این قلم را از زبان جاسوس دیگر "همکار اطلاعات زندان" وانمود کرده ، به عکس به تعریف و تمجید از جواسیس علنی نیمه علنی و مخفی خاد در زندان پرداخته است . اتهام این اطلاعاتی انگیزه شد تا این قلم نخست طی رساله " بیائید جمعیت شورای نظار ومسعود را بهتر بشناسیم " ماهیت و پیوند استخباراتی قهرمان مورد پرستش وی ، یعنی احمدشاه مسعود و خانواده اش را به استخبارات داوود خان و استخبارات وزارت دفاع شوروی مورد بحث قرار دهم و پرده از روی کارکرد های اطلاعاتی وی بردارم که رساله مذکور با استقبال در خورتوجه خوانندگان؛ من جمله طیف چپ انقلابی ایران قرار گرفت . بعد از نشر آن رساله در نشرات و سایت ها وتوزیع آن در محافل سیاسی ، رساله "درنگی بر ژورنالیسم زرد جنایت سالار پسند شکر الله کهگدای" را در ۸ جون ۲۰۰۴ منتشر نمودم که اینک پیشکش تان می نمایم .

دربحث تاریخی این نوشته از کمک رفیقانه علی مشرف که از دید این قلم و شماری ازطیف چپ انقلابی کشور سطح احاطه ایدئولوژیک - سیاسی به ویژه تاریخی این مبارز انقلابی شجاع و ادامه کار به مقیاس کشور، کم نظیر است؛ رفیقانه تشکر می نمایم .

### یاد آوری لازم:

دو تن از عوامل استخبارات سوسیال امپریالیسم شوروی که از چند سال بدینطرف در نقش به اصطلاح " انقلابی " و " مائویست " عرض وجود کرده ، زیر همین پوشش به تخریب جنبش انقلابی کشور و رهبران سترگ وشهید آن ، از هیچ نوع افتراء و بهتان ، ساخته کاری و دسیسه ، تفتین و توطئه ، اتهام و برچسب زدن دریغ نورزیده اند . یکی انجنیر صادق ظفر که زیر نام های مستعار ( پولادگر، د. شفق ، پ ستیز ، علینگار و ....) خودش را از انظار پنهان کرده است . دیگرش داکتر غفور سنا می باشد که با مردم فریبی و اکت و تمثیل یک مائویست در قالب پولاد ، جسم استخباراتی متعفن سیالش را با سابقه "چهل سال مبارزه در جنبش انقلابی کشور" درآورده است .

اینها بالای رهبران سترگ جنبش انقلابی کشور که به جاودانگی پیوسته اند، طبق دستور افراد بالائی خود ( به بهانه نقد وانتقاد ) بابی شرمی و پر روئی که جزء از خواص هر جاسوس حرفه ئی می باشد ، تاخت و تاز نموده به توهین شهادی حماسه آفرین مردم دلیر و آزادی خواه کشور مبادرت می ورزند . این ها مطابق خط حرکی داده شده از جانب آمرین شان ، همچنان بالای تمام عناصر فعال ، شناخته شده و انقلابی کشور - از جمله این قلم - تاخت و تاز نموده، واژه های ننگینی را که بازتابی از ماهیت و ذات خودشان بوده ، به من هم نسبت می دهند . از آنجائی که من ؛ چون سایر عناصر کمونیست نمی توانم که در برابر این جواسیس شوت شده در میان طیف چپ انقلابی کشور ، عکس العمل ضربتی و افشاء گرانه نشان

ندهم ( که باید بدهم ) روی همین اصل بس مهم مبارزاتی ، بحث هائی را که پیرامون چگونگی شیوه گویا "نقد" و "انتقاد" مخرب و تفکرمنحط و استخباراتی داکتر غفور سنا ( پولاد ) در رابطه با جنبش انقلابی و رهبران زنده یادش و آنانی که هم اکنون با شهامت و پیگیرانه برای افشای امپریالیسم ، به ضد تجاوز و تاراج کشور و بسا مسایل نهایت مهم دیگر می رزمند ؛ با مسؤولیت و با دقت دنبال نموده ، تحت عنوان « درنگی بر کار و کردار داکتر غفور سنا (پولاد) این آهن زنگار گرفته و از لژن استخبارات برخاسته ! » بیرون خواهم داد .

## پیوند فعالیت های استخباراتی و تبلیغاتی

### موسوی

۱۸ جولای ۲۰۱۳

تا جائی که مطالعات پراکنده و نا منسجم این قلم از تاریخ کشور های خاور میانه و آسیای میانه در دراز نای تاریخ از یک سو و حافظه ام از سوی دیگر اجازة می دهد، می توانم بنویسم که یکی از بارزترین و قدیمی ترین مواردی که زمامداری قادر شده، نهاد های استخباراتی اش را قسمی سازماندهی نماید، که بیشترین وظیفه آنها در خبر پراکنی و تبلیغ آنها در ظاهر از قدرت، قساوت و انتقام جوئی نیروهای خودش نمایندگی نماید، چنگیز خان جهانکشا و جهانسوز مغول بود.

نامبرده با سود جستن از موجودیت دو تن از سرداران معروفش، «سوبه تائی» و «جبه تائی» که هر دو در زمانی که می زیستند، می توانستند به مثابه نایب های استخباراتی و امنیتی به شمار آیند؛ قادر شد از همان نخستین روز های حرکتش از صحرای گوبی، زیر نظارت و رهبری دو جنرال مزبور با ترتیب کاروانهای تجارتی چینی و مغولی و یا هم کار امنیتی - استخباراتی بین کاروان سالاران سایر کشورها و خرید آنها، چنان تصویری از قوای مغول در اذهان کشور های شرقی و به خصوص امپراتوری خوارزمشاهان، ایجاد نماید؛ که کمتر شنونده ای می توانست با شنیدن آن تبلیغات، دست و پایش سست نشده، اراده مبارزاتی اش را نیازد.

این روش تا بدانجا مؤثر و کارساز واقع شد، که بسیاری از شهر های سر راه حملات چنگیز با آن که توانائی آن را داشتند تا به صورت تنهائی و در بدترین حالت در همکاری چند شهر و حمایت امپراتوری خوارزم، غایله مغول را خاتمه ببخشند، مگر نبود اراده مبارزاتی و پذیرش شکست قبل از آغاز جنگ، باعث گردید، تا در تمام قلمرو خوارزمشاهان در مقایسه با مقاومتی

وقتی از منظر فوق، به نوشته ای که در دست دارید نظر انداخته شود، دیده می شود که در تاریخ افغانستان برای بار اول رفیق ارجمند و دراک ما «کبیرتوخی» این فرزند صادق و میهن پرست مردم افغانستان، با دقت کامل به افشای یکی از جواسیس کارکشته و حرفه ئی نهاد های استخباراتی افغانستان و قوت های اشغالگر پرداخته، پرده از روی کار ظاهرش برداشته است.

این نوشته نه تنها می تواند سیمای کریه یک تن از جواسیس «هر قدرت» را افشاء کند، بلکه دقت در طرح ها و چگونگی ارزیابی آن به خواننده این امکان و ملکه را مساعد می سازد تا در موارد مشابه، دچار اشتباه نگردد.

به امید آن که سایر قلم به دستان نیز در چگونگی نگارش شان به مانند اثر حاضر (درنگی بر ژورنالیزم زرد جنایت سالار پسند شکرالله کهگدای) قادر به نو آوری های سودمندی گردند، مطالعه این نوشته را به جویندگان تشخیص حقیقت از دروغ و ربا از صمیم قلب پیشنهاد نموده، خلق چنین اثری را به نویسندۀ توانمند و شجاع آن رفیق ارجمند ما «کبیر توخی» تبریک می گویم. ■

که در کشور دور افتاده و بی خبر ما علیه آن هجوم تباه کن و وحشیانه صورت گرفت، هیچ عکس العملی نشان داده نشود.

وقتی شهر ها یکی به دنبال دیگری سقوط می نمود و کار بدانجا کشید که امپراتوری خوارزم در زیر سم اسبان مغول فرو افتاد، تازه در آن زمان بود، که دو جنرال نامبرده از نقش های فرعی و اشتغالات تجارتنی خود رها گردیده، با تقرر آنها در رأس مقامات امنیتی و استخباراتی، هویت شان به همگان افشاء شد.

با تأسف مؤرخین ما که به صورت عمده در تحلیل وقایع تاریخی از همه جانبه نگری سخت دور افتاده و کمتر به خود زحمت داده اند تا در یک تحلیل تاریخی به بررسی و مطالعه تکتیک ها و استراتژی نیروهای خودی و دشمن پرداخته، با تحلیل واقعبینانه عوامل شکست ها و پیروزی ها را به مثابه درس های آموزنده بیرون نویس نمایند، به ارتباط پیوند و همسوئی کار امنیتی - استخباراتی با فعالیت های تبلیغی و پروپاگاندی نیز بسیار کم حتما در حد هیچ تماس نگرفته اند. آنها با این غفلت در واقع مردم را در قبال تأثیر تبلیغات و پروپاگاند بی اطلاع و در نتیجه آسیب پذیر ساخته، با تمرکز بر آن پیوند و همسوئی نتوانسته اند مردم را در قبال هجوم تبلیغاتی دشمنان کشور و مردم آگاهی داده از آسیب پذیری شان بکاهند.

این آسیب پذیری اگر آن زمان با سطح نازل و حتما محدودیت تمام فعالیت های تبلیغاتی به ورود چند کاروان می شد، اینک در شرایطی که به یمن رسانه های الکترونیک، جهان در عصری پا گذاشته که از طرف برخی ها به عصر اطلاعات مسمما گردیده، آشکار است که کم بها دادن و کم توجهی در خنثا ساختن هجوم تبلیغاتی دشمن، می تواند تا چه حدی فاجعه آمیز و مرگبار بگردد. عکس آن آگاهی دادن به مردم، افشای جواسیس و سیاست های استخباراتی - امنیتی دشمنان، باعث ارتقای شناخت مردم از خود و دشمنان شان گردیده، نه تنها خطرات احتمالی را کاهش می دهد، بلکه امکان و در صد پیروزی را نیز فزونی می بخشد.

یک تذکر:

چاپ اول این نوشته در نشریه "افغان رساله" (از شماره ۵۹ مؤرخ سرطان - سنبله ۱۳۸۳ مطابق جولای - سپتمبر ۲۰۰۴ به بعد زیر عنوان "درنگی بر پاره ای از نوشتار های آقای کهگدای") صورت گرفت، همچنان بخشی از نوشته فوق در "پیام زن" ارگان نشراتی جمعیت انقلابی زنان افغانستان «راوا» در شماره های ۶۳ و ۶۴ زیر عنوان "درنگی بر ژورنالیزم زرد جنایت سالار پسند شکرالله کهگدای" نشر گردید. اینک بعد از ویراستاری چاپ دوم این نگاشته در شکل کتاب تقدیم می شود.

کبیر توخی

## درنگی بر: ژورنالیزم زرد جنایت سالار پسند

## شکرالله کهگدای

صفحه	عنوان
۳	❑- سخنی با خوانندگان محترم .
۴	❑- تأملی درباره این نوشته .
۱۱	۱- جستار های چند در مورد ژورنالیزم و ژورنالیست .
۱۳	۲- زبان لومپن و نوشته های آقای کهگدای .
	۳- نخستین عرض زن ستیزی؛ تعرض به
۱۶	حقوق و آزادی زنان است.
۱۹	۴- نژاد ستیزی در قالب «دوستی میان همه مردمان» .
۲۶	۵- تأملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی.
	۶- تغییر نام افغانستان حرف اول
۳۰	شئوونیسیم آقای کهگدای.
	۷- ایجاد برخی کشور ها توسط استعمار
۳۵	و پیشینه تاریخی افغانستان .
	۸- تطهیر و تبرئه سه نماد جنایت ، غارت و خیانت
۴۲	به وطن؛ چه چیز را برملا می نماید .
۵۱	۹- ژورنالیزم «کهگدای» دشمن سکولاریسم .
۶۳	۱۰- ژورنالیزم وابسته ؛ تخریب رژیم ها و افراد .
	۱۱- جلوه نمائی به خاطر کتمان
۶۹	هویت و وابستگی های بعدی.
۷۴	۱۲- تناقض در گفتار ، تضاد میان حرف و عمل.
۸۰	۱۳- سخن آخر ؛ اما ناتمام .

تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد» و در زیر این آرتیکل چنین آمده :

«آزادی مطبوعات مثل یک گردباد است که ریشه های فساد، ساخت و پاخت و قوم و خویش پرستی و انتصاب آنها در مسند ادارات دولتی، همچنان رژیمهای استبدادی که برای چند دهه در یک کشور ریشه دوانیده را از ریشه در آورده و به دور خواهد انداخت. رژیمهای استبدادی آزادی مطبوعات را «خطرناک» و «مخرب» می دانند، بنابراین سعی می کنند به طریقی روزنامه نگاران و روزنامه های مستقل را با مارک «جاسوسی» و «تبلیغات بیگانگان» و «مزدور» و «انتشار اسرار دولتی» و «توهین به مقدسات» حذف کنند، «آزادی مطبوعات سنگ بنای هر آزادی دیگر است، آزادی مطبوعات کلید دموکراسی است»، «قلم زدن در راه حقیقت و یا گفتن حقیقت بدون زیبا جلوه دادن آن، رنگ کردن و سوء استفاده از آن از اهمیت برای روزنامه نگاران برخوردار است. بعضی از روزنامه نگاران به دلایل ارتباط سیاسی که با مسؤولان بالائی دولت برقرار می کنند ممکن در دام آنها بیفتند و یا به دلایل حرفه ئی و یا گزارشات سیاسی خود بروکراتیک عمل کرده و اخلاق روزنامه نگاری را زیر پا گذاشته و به خاطر جاه و مقام طلبی و ثروت اندوزی گزارشات جعلی و ناقص را به مردم ارائه دهند. روزنامه نگار می بایستی با دید انتقادی به مسایل نگاه کند، با دید انتقادی بکاود آنچه را که پنهان است، حقیقت را کشف کند، و گزارش حقیقت را بگذارد جلو دیدمردم. اعتبار یک روزنامه و روزنامه نگار آن در این است. آنها از این طریق اعتماد خوانندگان روزنامه را جلب می کنند. البته پروسه جلب اعتماد خوانندگان مطبوعات مستقل صعب است. عبوری است از مسیری تا رسیدن به قله رفیع روزنامه نگار با اخلاق، روزنامه نگاران با اخلاق بسیارند و در کشور های استبدادی این روزنامه نگاران اکثراً یا در زندان اند و یا جان شان را بر سر آرمانهای حرفه ئی خود می بازند»؛ «آشکار کردن و یا گفتن حقیقت ارزش مردن در این راه را دارد»؛ «روزنامه نگار با اخلاق هر روز منتظر اتفاقی در زندگی اش است»؛ «در طریق مطبوعات آزاد باید دانش

درنگی بر؛ ژورنالیسم زرد جنایت سالار پسند

شکرالله کهگدای

( ناشر نشریه «کاروان» )

#### ۱- جستار هائی چند در مورد ژورنالیسم و ژورنالیست :

باآنکه، بیانی از ژورنالیسم، چه مردمی، چه مزدور و یا اجنت -همچنان تبیین شخصیت نامه نگار، من جمله پیشینه شفاف یا مکدر اجتماعی و سیاسی وی - در خطوط کلی این نوشتار باز تاب یافته ؛ از این که در آستانه سوم ماه می ۲۰۰۴ روز جهانی آزادی مطبوعات قرار داریم، این قلم بهتر دید که به همین مناسبت جستار هائی از منشور آزادی مطبوعات را برگزیده در ذیل تقدیم خوانندگان نماید:

منشور آزادی مطبوعات شامل بندهائی است که توسط روزنامه نگاران ۳۴ کشور در کنفرانس جهانی صدای آزادی در مورد مشکلات سانسور در لندن از تاریخ ۱۶ تا ۱۸ جنوری ۱۹۸۷ برگزار و تصویب گردید. این کنفرانس توسط کمیته جهانی آزادی مطبوعات ( WPFC ) و با همکاری فدراسیون جهانی ناشران روز نامه ها (FIEJ)، مؤسسات بین المللی مطبوعات، جامعه مطبوعات منطقه امریکا، انجمن گویندگان رادیو و تلویزیون ملی منطقه امریکای شمالی و فدراسیون بین المللی مطبوعات دوره ای برگزار گردید.

این منشور از طرف دبیر کل سازمان ملل و مدیر کل یونسکو و سازمانهای روزنامه نگاران از سراسر جهان تأیید و تصویب شد .

« ماده ۱۹ منشور جهانی حقوق بشر ( Article ۱۹ ) : هر فرد حق آزادی عقیده و بیان را دارد و حق مذکور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و هراس نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ انتشار آن به

در آغازین سطر سر مقاله «کاروان»، نویسنده ( آقای کهگدای) با دید نژاد ستیزانه، نالیده، شکایت می نماید، که یگان رسانه در امریکا « خود عامل دشمنی فزائی و استبدادگرائی و تهمت بستن و دشنام دادن به دگرانديشان (!) شده اند...» .

این قلم نمی داند که کدام رسانه «کاروان» را داو و دشنام داده و به آن تهمت بسته، یا، نه داو و دشنام و نه هم تهمتی درکار بوده، شاید هم «یگان رسانه» نقدی داشته بر « رهنمود های کاروان»، که تلخی آن چنین واکنشی را در پی داشته است. به هر حال، هر خواننده مؤدب که نگاهی به سرمقاله « کاروان» و یا سایر نوشته های آقای «کهگدای» بیندازد، کلمات و جملات دور از عفت قلم و اخلاق نامه نگاری ایشان، احساس و بینش فرهنگی وی را عمیقاً جریحه دار خواهد نمود. برای اثبات این مدعا به نقل قول هائی از شماره ۱۰۱-۱۳۸۳ نشریه « کاروان» بسنده شده؛ اما از یاوه نامه اش («افغانستان در چنگال خونین کمونیسم») تنها شماره صفحات و سطر های آن را درج می نمایم، زیرا که نه عفت قلم و نه پاکیزگی کاغذ اجازه نقل آنهمه الفاظ ناشایست و دشنام های رکیک و مستهجن را که در مورد زنان در آن کتاب چاپ شده؛ نمی دهد.

«... از حمله شیطان صفتانه بر دیگران...»؛ « کاروان به پیش میرود توله ها صدا میکشند...»؛ « ... نه اینکه از پاچه دیگران بگیرند »؛ « نه اینکه چنان تنزل شخصیت و سویه از خود نشان بدهند که از پاچه دیگران بگیرد»؛ « آن عده مطبوعات نفاق افکن افغانی ... از روی دنائت و ... » و در کتابش مراجعه شود به صفحه ۱۶ زیر عنوان «روزکارگر» سطر ۱۳؛ صفحه ۱۰۳ زیر عنوان دوم، چهار سطر اخیر؛ صفحه ۱۳۴ زیر عنوان سوم سطر های ۵، ۶ و ۷ صفحه ۴۳ سطر ۱۷؛ صفحه ۴۹ زیر عنوان سوم سطر های ۵، ۶ و ۷ .

زبان از ذهنیت و نگرش فرد به جهان تغذیه می کند و با نگرش فردی و اجتماعی انسان پیوندی انکار ناپذیر دارد، همچنان زبان ساختمان و ظرف اساسی عقاید سیاسی، فلسفی و... فرد می باشد که آن را به طور آگاهانه به

را بر بی خبری و جهالت، و حقیقت را بر تبلیغات ترجیح داد « ( «شهروند» شماره ۷۸۲ )

از آنجا که مسأله بنیادی سیاست - که خود بیان فشرده اقتصاد بوده - کسب قدرت است، به همین سبب در بطن هر فرهنگ، که باز تابی است از سیاست، ارزشها و باور هائی جای دارند که ناظر بر مناسبات قدرت میب اشند ( چه قدرتی در حال فروپاشی، استقرار و یا برپائی).

ژورنالیزم به مثابه یکی از رگه های تپنده و پر حرارت در دو مقوله فوق ( ارزشها و باور ها ) جریان داشته، نه تنها نمی تواند ناظر بر مناسبات قدرت نباشد؛ بلکه جانبدار نیز بوده، در مناسبات قدرت - یا به نفع مردم و یا به ضد آنها - مداخله سازنده و یا ویرانگر، می داشته باشد. با همین محک نمایان خواهیم ساخت، که نشریه « کاروان» چاپ امریکا منحیث یک تریبون نشراتی در این مناسبات قدرتی در حال برپائی، و زیر نظارت و حاکمیت امپریالیزم جنایتکار امریکا، تعهد ایفای کدام نقشی را نشانی نموده است.

## ۲- زبان لومپنانه و نوشته های آقای «کهگدای»:

«قافله سالار» ژورنالیستها، که در این اواخر، دو واژه فریبنده را پیشوند نام اش نموده، در سرمقاله شماره ۱۰۱-۱۳۸۳ نشریه «بلندآوازه» اش یعنی «کاروان» مطالبی را باهم گره زده، که می باید به آن توجه کرد.

برای جلوگیری از اطناب بحث، نکته های عطف سرمقاله، نقل شده و در پی آن بر آن نکات درنگی خواهیم کرد، تا اگر ذهنیت پاره ای از خوانندگان را هیاهوی «بنیاد بازی»، «سالار سازی» و «شاه گکانی» و بسا تبلیغات میان خالی و فریبنده «کاروان»- که بخشهای آن در سرمقاله بازتاب یافته - مکدر ساخته باشد؛ به روشنائی برسند. احتمالاً نقل قولها از مقاله وی برای اثبات حقایقی در خور توجه، خواننده را خسته نماید؛ اما مسأله ای است اجباری.

### ۳- نخستین عرض زن ستیزی ، تعرض به حقوق و آزادی آنان است :

فرد پر ادعائی که می گوید: « برای کاروان جای مباحثات است که دیگران هم از درسهای کاروان بحیث سر مشق آموخته میروند»، نه تنها از اهانت و تحقیر انسان در کل لذت می برد؛ بلکه از توهین و فروتر شمردن زن (به طور اخص)، ارضای ذهنیت نرینه مدار می کند. تنها آقای کهگدای نیست که به زن به دیده حقارت می نگرد؛ بلکه هر زن ستیزی با استفاده مستمر از عادت های زبانی، زن را با گفتن واژگان شکل گرفته از مکالمه لومپانه تحقیر می کند. این مریضی روانی مشخصه یک طیف خاصی نیست، در تمام طیف های اجتماعی شماری از اینان دیده می شود.

یک ژورنالیست، یک منتقد و یا هر نویسنده ای که باشد، با در نظر داشت ارزشهای اخلاق نویسندگی، هیچ گاهی نه از زبان خودش و نه هم از زبان قلمش چنین کلمات رکیک و مستهجن در مورد زن جاری نمی شود. این حق مسلم و بی چون و چرای هر هموطن مصیبت دیده، اسارت کشیده و قربانی داده و در خون و آتش فرو برده شده ما است که مسبب و مسؤولین بربادی و تباهی وطن عزیزشان - چه خائنان بلند پایه حزب دموکراتیک خلق، چه سرباند های جاهل و وحشی اخوان - را شدیداً به نقد کشیده، خواهان محکمه و مجازات آنان توسط یک دولت واقعاً ملی و غیر وابسته گردند (منتقدان مخفی، نیمه علنی و یا علنی وابسته به شبکه های عدیته استخبارات و اطلاعات روسیه و سایر کشورها - که به خاطر اغفال مردم دین باوری و اسلام نمائی می کنند - باید تفکیک گردند)؛ اما چاپ و نشر الفاظ ناروا و بازاری، آنها را رسوبات گندیده آن را در مورد اینان، هیچ فرهنگ متعالی به روی صفحات رسانه های نوشتاری و تربیون های گفتاری اجازه نمی دهد؛ مگر فرهنگ مبتذل « کهگدای » که از دربار مایه گرفته است.

کار می بندد. خواسته ها، احساسها، عواطف و مکنونات درونی خود را به همنوع خود انتقال می دهد. فروید معتقد است: « اشتباهات زبانی (Slips Of Tongue) نشانی از وجود یک ضمیر ناخود آگاه دارد. به بیان دیگر هر اشتباه زبانی و لفظی برملا کننده نیات درونی و واقعی افراد است »؛ اما « اشتباهات زبانی » در مورد آقای « کهگدای » در این بحث مطرح نیست، چه وی خود آگاه و در بسا موارد از روی کین توزی (عامدانه)، نکبت و کثافت را باز سازی کرده آن را زبان توده وانمود می سازد. روشنفکری که ژورنالیست جایگاه رفیعش را در این مقوله دارد، که زبان لومپانه را به کار برد به خیال خودش در انکشاف زبان توده نقش می بازد. در حالی که اینطور نبوده، وی در برابر پویائی زبان می ایستد، در عین حال که یگان واژه ادبی، هنری، سیاسی و... تازه شکل گرفته را به خاطر خود نمائی ورد زبان و یا زبان قلمش می سازد. از ایستائی زبان در برابر پویائی آن (بنابر عادت که مکالمه مبتذل در زندگی گذشته اش ناشی شده) لذت می برد، یا به بیان دیگر عادت دیرینه اش را بیشتر دوست دارد، تا پویائی زبان.

نویسنده سر مقاله توانمندی ندارد که از کار برد الفاظ رکیک، اهانت بار و ناشایست (مثل «توله...»، «که از پاچه دیگران بگیرد»، «کاروان به پیش می رود توله ها صدا میکشند» و الفاظ نهایت تحقیر آمیز در مورد جنسیت زن؛ مثل «خام پاره...»، «پوقانه...» و... که در به اصطلاح اثر «گوهر بار» ش «افغانستان در چنگال خونین کمونیسم» نوشته است، در نگاشته هایش جلو گیری نماید و از گنداب عادت به مکالمه مبتذل، که به آن علاقه مند بوده، آن را یکی از ممیزات فرهنگی اش پنداشته و به آن صبغه مردمی می دهد؛ بیرون شود.



و نشان بنیاد گرایانه می کشد ، به طرز لباس پوشیدن خانمها موافق نبوده به اعتراض بر می خیزد و رقص را برای خانمهای مسن و جوان جواز نمی دهد («... حتماً زنان مسن و ... هم در میدان میبرایند و می رقصند و...» ) ، واژه (حتا) در جمله این را افاده می کند که «رقص برای خانمهای جوان هم خوب نیست ، این مغایر دین اسلام است .» چنین اعتراض جانبدارانه بوده سرخم کردن آگاهانه در برابر دساتیر بنیاد گرایان دار و دستة ائتلاف شمال و... می باشد.

با آقای «کهدای» یک جا سفر می کنیم به گذشته «نامه نگاری» اش، تا بنگریم که زن ستیزی اش ریشه در آن ایام دارد . جناب شان از خاطره اش در دورانی که در «نقش» نامه نگار «کاروان»، به صورت عمده با بروکراتهای تراز اول، وکیل های شورا، سناتور های باصلاحیت به خصوص جنبش محصلان در تماس مستقیم بوده ؛ در یاوه نامه اش می نویسد:

«یکی از مردان تیپیک که دوست آقای واله بود ، خان صاحب بایان نام داشت . آقای واله ، خان صاحب بایان را سر گپ می آورد ما از گپ ها و حرفهای وی می خندیدیم و لذت می بردیم . یکبار هم آقای واله، خان صاحب بایان را باخود در یک کنفرانس تساوی حقوق زن و مرد در مؤسسه نسوان برده بود. همین که خان بایان برگشت بسیار عصبانی بود و می گفت: «عجب دنیای شده هیچ وقت حق زن و مرد برابر نمی شود ؛ اگر در روز هر چند بگویند زن و مرد در شب ...» (خاطره نویس، گفتار مستهجن ، زن ستیز و شرم آور خان صاحب را عیناً در صفحه ۴۹ تحت عنوان «خان صاحب بایان و تساوی حقوق زن و مرد» به چاپ رسانیده که این قلم به خاطر حرمت به قلم، از باز نویسی بقیه آن منصرف گردید).

هرگاه به جای آقای «کهدای» یک نامه نگار با تمکین و با آرمان در آن جلسه (ولو خصوصی) حضور می داشت ، از اهانت و تحقیر جنسیت زن توسط «وکیل صاحب شورا»، نه تنها نمی خندید و لذت جنسی نمی برد ؛ بلکه زن ستیزی اهانتبار نامبرده را با صلابت و با استفاده از هنجارهای پسندیده فرهنگ حرمت گذاشتن به زن، انتقاد می کرد و از منظر

آقای «کهدای» که در وزیر سازی و تاج بخشی جوهره ندارد ، تنها به هتاک و فحاشی زنان مخالفش اکتفاء نکرده ، «خانم های نواسه دار» محل اقامتش یعنی «کالیفرنیا» را نیز آماج توبیخ تورن اسماعیل گونه قرار داده، حقوق و آزادی آنان را ، که در دو دهه گذشته جنایتکاران هفت ثور و «مرحله تکاملی» آن ، همچنان صبغت الله ، ربانی، مسعود، سیاف، حکمتیار، مزاری، خلیلی، ملا محمد عمر، اسماعیل خان، فهیم و دوستم با جهالت و وحشیگری بی مانند، لگد کوب کرده اند ؛ مورد حمله تمسخر آمیز قرار می دهد.

آقای «کهدای» در همان شماره «کاروان» زیر عنوان «ای قوم به حج رفته» به ادامه «آزادی زنان و دختران در مکه معظمه» و این که چنین آزادی «در هیچ نقطه دنیا مانندی ندارد» (!) به ستایش عجیبی پرداخته می نویسد :

«آزادی زنان این نیست که حتماً زنان فرزند دار و نواسه دار خصوصاً در شبهای عروسی پشت و قول وران چمלק شانرا لج نمایند و در میدان برآیند و برقصند و چشمان گناهکار مردان خود شان و دیگران با هوس نظاره گر برهنگی های شان باشد».

آقای «کهدای» که از سالها بدینسو ، از تعرض به حقوق و آزادی زنان لذت سکرآور می برد ، فکر می کند که با شگرد گنجانیدن فرامین و تدابیر سرکوبگرانه در مورد زنان (در متن «حج نامه» اش)، می تواند ذهنیت پس نگرنده دینی پاره ای از خوانندگان نشریه مبتذلش را به ضد زنان برانگیزاند و با جلوه های بنیادگرایی سرباند های اخوان ، من جمله اسماعیل خان را متوجه کار و بار اعطای القاب... — که بعداً به آن خواهیم پرداخت — نماید.

یک ژورنالیست (آن هم «استاد» درپوهنتون) برای خانمها در محفل سرور و شادی شان ، یعنی محفل عروسی — که خاطره بر انگیز ترین ، دل انگیز ترین و گرامی ترین محفل مردم ما می باشد ، که در درازنای تاریخ کهن کشور ما ، مردان و زنان در این شب خجسته با شور و شفع لباسهای دلخواه شان را می پوشند و به رقص و پایکوبی و اتن ملی می پردازند — خط

امریکا به کشور مساعد نمودند [ فقط و فقط ملیت پشتون را انتخاب نموده، زیر نام و نشان « کمونیستان»، « رژیم غولان خلقی و سیاه دلان طالبی» آماج حملات نژاد ستیزانه و نفرت گسترانه قرار میدهد .

آقای «کهگدای»، که گاه گاهی کلماتی، چون «وحدت ملی»، « برابری زبان ها» و « دوستی و تفاهم میان همه مردمان» را چاشنی نوشتار هایش میسازد، نه از روی سطح نگری، حاکمیت وسلطه حاکمان مستبد، وابسته و یا دست نشانده پشتون تبار را — که بالای ملیت خودی و هم بالای سایر اقوام، عشایر و تبار های کشور اعمال قدرت نموده و ستم روا داشته اند — حاکمیت و سلطه ملیت پشتون بر دیگر باشندگان این سرزمین در خون تپیده وانمود میسازد؛ بلکه به طور عمده به تبلیغات نفرت گسترانه پرداخته و فرهنگ نژاد ستیزی را به پاره ای از خوانندگان نا آگاه نشریه اش القا میکند، تا به هر شکلی که شده در برابر این ملیت (پشون ها) به واکنش های ضد وحدت ملی دست یازند.

نویسنده به اعتراض ناروایش وضاحت داده می فرماید:

« بدبختی ها و سیاه روزی ها و بدشگونی های بی شماری که در این یک

قرن ورع نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده »

آقای «کهگدای» نقطه آغاز استبداد را به روی پیشانی امیر عبدالرحمن خان جلاد گذاشته و نقطه انجام آنرا در کف دست ملا محمد عمر جاهل، دو نقطه آغاز و انجام را با هم وصل نموده، میانه آنرا ۱۲۵ سال بدبختی، سیاه روزی و بد شگونی بی شماری که در تمامی ادوار تاریخ کشور چنین نبوده؛ خواننده است. وی با این سفسطه گناه بدبختی ها و سیاه روزی های بیشمار یک قرن و ربع گذشته را به مجموع ملیت پشتون نسبت میدهد. واز همین منشای خود ساخته (بخوان دیکته شده) به برآیندی دلباخته اش می رسد، که شدت و میزان بدبختی و سیاه روزی این دوره را با هیچ دوره ای دیگر قابل مقایسه نمی داند.

ما بدبختی ها و سیاه روزی وحشتناکتر از هر وحشتی را در مسیر زمان دیده و آنرا در کتیبه تاریخ پرافتخار توده های خویش حک کرده ایم.

سوسیالوژی پیشینه عدم تساوی حقوق زن و مرد را برایش توضیح می نمود . آقای «کهگدای» چنین نکرد؛ چونکه گوشه ای از دیدگاه اجتماعی خودش را تفکر زن ستیزی می ساخت. و دیگر اینکه خان صاحب بایان — که اصلاً «بایانی» تخلص میکرد — قبل از آنکه به سمت وکیل شورا از منطقه اش ( بایان ) انتخاب گردد، مأمور احصائیه وزارت داخله (شعبه توزیع تذکره نفوس) و چند ماهی هم مأمور در وزارت تجارت بود. موصوف از لحاظ موضع طبقاتی از زمره زمینداران و ثروتمندان منطقه شمالی به شمار می رفت، که برخی از روشنفکران درظاهر غیر وابسته را در کمند عیش و نوش و مهمانی های پر مصرفش بسته بود. معلوم نیست تذکار این خاطره، چه چیزو کدام پیامی را به خواننده می رساند و خاطره نویس چرا از نوشتن نام و نشان و شغل رسمی و وکیل بودن آقای بایانی در «شورای ملی» طفره رفته است؟.

#### ۴- نژاد ستیزی در قالب « دوستی میان همه مردمان »:

به بخشی از جمله سرمقاله «کاروان» در صفحات قبل پرداختیم، اینک

به ادامه آن توجه کنیم:

«... فکر میکنند که یکی از دژخیمان دوران استبداد امیر عبدالرحمن

خان... و یا مجریان استبداد و اختناق در شیرازه های خود کامه و ضد مردمی

بیگانه گرای بعدی، یعنی کمونیستان و طالبان هستند تا نگذارند کسی

چیزی بگوید».

این چه نوع «حق» ی است که آقای «کهگدای» آنرا به چنگ آورده، و

به اتکای آن انتقاد «یگان رسانه» بالای «کاروان» اش را با جملات آکنده از

نفرت نژادی پاسخ میدهد. وی از میان ردیفی عناصر بومی وابسته به بیگانه و

منسوب به ملیت، اقوام، عشایر و تبار های مختلفه کشور [ که مسبب انهدام

فرهنگ مادی و معنوی ما، به خصوص در دو دهه اخیر (هم اکنون سه دهه

اخیر) میباشند و شرایط را برای تهاجم و تجاوز دو ابر قدرت شوروی و

نشر نه سپرده است. یک اصل علمی و عقلانی؛ اما صد ها بار در زمینه ماهیت تجاوز گفته، شنیده و نوشته شده که: مبنای هر تجاوز، غارت، چپاول و تاراج تمامی دارائی های مادی و معنوی، آشکار و پنهان، و به بردگی کشیدن مردم ما در کل، توسط متجاوزین بوده، نه چیزی غیر از آن. پرداختن به کنه این مقایسه عامیانه و خود غرضانه سر مقاله «کاروان» در حوزه نگرش این نوشتار نمی گنجد. بحث آنرا می گذارم به مجال دیگر و به این اساس علمی تکیه و تأکید می کنم که به صورت عمده ریشه هر بدبختی و سیاه روزی از چگونگی ساختار اقتصادی - اجتماعی یک جامعه [مزید بر عوامل خارجی، چه مداخله غیر مستقیم، چه تجاوز که این ساختار را تکان نداده و یا آنرا واژگون و متلاشی میکند و ساختار اقتصادی - اجتماعی - استعماری را جایش می نشاند] آب می خورد؛ نه از استبداد و خود کامگی عناصر حاکمه منسوب به یک ملیت و یا قوم مشخص به طور کل.

اگر حکومت ها مردمی باشند، یا استبداد گرا؛ اگر دموکراتیک باشند یا دیکتاتور؛ اگر سکولار باشند یا تئوکرات؛ اگر در برابر تجاوز و یورش دارای خط دفاعی استوار باشند و یا شکسته، این مسایل به هیچوجه مانع تجاوز کشور های نیرومند و توسعه طلب و دارای دیدگاه های مختلف ایدئولوژیک شده نمی تواند (برخلاف، ساختار تقسیم قدرت در درون یک جامعه می تواند نقشی ارزنده ای در مبارزه علیه متجاوزین و حصول آزادی آن جامعه داشته باشد). در چنین شرایط و اوضاع فاجعه آمیز، هیچ منطق و برهانی اجازه نمی دهد که در وجود زمامداران مستبد و خود کامه سرنگون شده دست نشانده؛ ملیت، قومیت و ... آنها با ساطور نکوهش و نفرت نژادی شقه شقه شوند. می بایست به این حقیقت نیز اشاره نمود که از همان نقطه عطف آقای «کهگدای»، یعنی استبداد امیر عبدالرحمن خان جلاد و وابسته تا قبل از دهه اخیر از افراد منسوب به سایر اقوام، تبار ها و عشایر کشور، حتا فرزندان کسانی که در میان فراریان و مهاجرین از آنسوی دریای آمو فرستاده شدند [من جمله جان محمد و پسرش نور محمد خان کهگدای سرمنشی حضور شاهانه، پدر محمد خان جلالر و ...] در ارگانهای

با در نظر داشت جنایت ها و خیانت هائی که از امیر عبدالرحمن خان جلاد (این عامل استعمار انگلیس) تا ملا محمد عمر قصاب انجام یافته، محدود ساختن تمام ادوار سیاه تاریخ به آن دو، به صورت مستقیم تیره دیگران را نیز با خود دارد. آقای «کهگدای»، در دوران مد نظر «جناب عالی»، بنابر درک تاریخ شناسانه، سلطنت متمرکز فئودالی، متضمن همکاری طبقات حاکمه تمام ملیت ها و اقوام، به قلع و قمع خلق ما اشتغال داشته است؛ اگر باور ندارید لطفاً به شجره خانوادگی خود مراجعه، و ببینید، فرمان قتل چه تعداد انسان را بزرگ فامیل تان (نور محمد خان کهگدای قبلاً مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی بعداً سر منشی پسر نادر غدار ظاهر شاه) مسوده، و از توشیح ذات شاهانه! گذرانیده اند؟، مگر فراموش کرده اید فامیل شما سالها به خاطر خدمت به شاه، از زبان بزرگ خانواده نقل میکردند که گویا مسوده های اعدام را شاه مهربان و مردم دوست در همان گام نخست و حتا دفعات بعدی هم امضاء نمی کرد. آنچه بزرگ خانواده تان به عنوان نماینده (!) اقلیت - فرستاده شده از آنطرف دریای آمو - لازم میدانست، شاه پشتون تبار از تأیید خونبار آن اباء می ورزید.

از کدام می بایست با یک جهان اندوه یاد کرد، از هجوم ارتش اسکندر - که در صفوف آن اقوام و طوایف سر زمین های اشغال شده اروپائی و آسیائی قرار داشتند و بعد ها در این سر زمین جاگزین گردیدند؛ از حمله لشکر گرسنه، غارتگر و سفاک عرب و سرداران زنباره، عیاش، بسیار بیرحم و مَحیل آن، مثل "شاه دوشمشیره"، "تمیم انصار"، "جبر انصار" و ...، که گور هایشان در درازنای ۱۴۰۰ سال «زیارتگاه» مردم ساده اندیش ما شده؛ از یورش وحشیان گرسنه و تمدن بر انداز چنگیزی و ...؛ از تهاجم اردوی چندین ملیتی امپراتوری انگلیس؛ از تجاوز ارتش رهن امپریالیسم شوروی و یا از تجاوز بی شرمانه امپریالیسم جنایتکار امریکا زیر پوشش سرکوب مولودات عجیب الخلقه سازمان «سیا» اش، یعنی القاعده و طالبان، کدام را با کدامین محک بایست سنجید؟ دریغا! که تاکنون هیچ پژوهشگر و محقق غیر وابسته، در این زمینه مقایسه اش را به دست

ملی و دموکرات که در شرایط عاری از هر گونه قید و بند ارتجاع و امپریالیسم توسط مردم خویش انتخاب شده؛ اما بعد از کسب قدرت حاکمه — چه در اوضاع آرام، چه در حالات بحرانی و تجاوز — از انتخاب کنندگان شان بریده و در خدمت منافع بیگانگان قرار گرفته اند، را نمیتوان به ملیت، قوم، عشیره و طایفه آنها گره زد و خاستگاه ملیتی، قومی، عشیره ای و... این مزد بگیران را مورد نفرت نژادی و مواخذه ملاگونه و نفرت نژاد پرستانه به سان "شورش" گر قرار داد. [ ۱ ] .

«کاروان» در سرمقاله منتشر شده اش تلاش می ورزد ارزیابی و برداشت اش از ستم ملی و حق تساوی باشندگان این سر زمین بلا زده و پایمال شده را پایه علمی و تاریخی داده آنرا مجزا و منزه از خود غرضی، نفرت نژادی و فرمانبرداری (از کدام کشور) وانمود سازد. درحالی که اینطور نبوده هم خود غرضانه و نفرت گسترانه است و هم فرمانبردارانه، که تداوم رویارویی، افتراق و از همپاشی مردم اسیر شده ما را در قالب آذین شده «روحیه محبت و عطوفت و دوستی و تفاهم میان همه مردمان» توصیه می نماید. همان «دوستی و تفاهم» را که امپریالیسم امریکا و دست نشانده اش کرزی و شرکاء، امپریالیسم روسیه و اجنت هایش عبدالله، فهیم و...، اجیران ایران، پاکستان و عرب سعودی همواره تکرار می کنند.

سرمقاله نویس «کاروان» در نقش جارچی «تساوی حقوق بین اقوام و همبستگی میان آنان»، هیاهو راه انداخته، درحالی که آنچه جار زده می شود طرحهای تفرقه و انشقاق میان مردم کشور بوده، که چون ساطوری بر پیکر خونین وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کوبیده میشود؛ اگر به بخش از سرمقاله دوسال قبل از امروز «کهگدای» در زیر توجه نمائیم به وضاحت خواهیم دید که ایشان با دو روئی یک منبر نشین فرستاده شده از خارج، در عین زمان که ریا کارانه «وابستگی های قومی و قبیله ای و زبانی و امتیازات و...» را محکوم مینماید — در چند سطر بعد تر مقاله عوام فریبانه اش — امتیاز خاصی برای یکی از اقوام این خطه ویران کرده شده، قایل شده آنها را سر آمد سایر ملیت ها و اقوام می شمرد و به درستی

دولت اردو «ضبط احوالات» همینطور «ضبط احوالات ارگ شاهی»، وزارت امور خارجه، قوای امنیتی و سایر نهاد های مهم آن حضور و نقش فعال داشتند.

از تره کی، امین، گلاب زوی، پنجشیری، بیرک کارمل، مزدک، کشتمند، نجیب الله، دوستم و سایر همپالگی هایشان — که کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و در پی آن تجاوز ارتش شوروی به کشور، آنان را به قدرت رسانید — تا صبغت الله مجددی، ربانی، قهرمان خون و خیانت «احمدشاه مسعود»، مزاری، خلیلی، محقق، شیخ آصف محسنی، حکمتیار، سیاف محسنی، خلیلی، معلم عطا، فهیم، عبدالله، قانونی، اسماعیل خان و ملا محمد عمر، که ۸ ثور هزار بار ننگینتر از ۷ ثور آنها را سرمست امارت و صدارت ساخت؛ همگی شان وابسته به اجانب بوده در ویرانی و کشتار های دسته جمعی و صدها نوع شکنجه و هزاران جرم و جنایت عجیب و تجاوز به ناموس مردم بیدفاع و وطن فروشی به نحوی از انحاء دست داشتند. اینها همگی به ملیت پشتون تعلق اتنیکی نداشته؛ بلکه هر کدام به ملیت، قوم و عشیره و تبار های مختلف کشور تعلق نژادی، زبانی، منطقه ای و مذهبی داشته، هیچ یک از این افراد (البته آن هائی که تا کنون به حیات ننگین و رسوای شان ادامه میدهند) نه میتوانند از ملیت، قوم و عشیره منسوبه خویش به نمایندگی بر خیزند. این ها همگی شان مسؤول کار و کردار ضد منافع ملی خویش میباشند، نه ملیت، قوم، طایفه و عشیره ستم کشیده، اسارت دیده و قربانی داده آنها.

وابستگی و خود فروشی عناصر منسوب به ملیت، قوم، طایفه و عشیره کشور، وابستگی و خود فروشی مجموع آن ملیت، قوم، طایفه و عشیره نیست. یکی گرفتن دوسوی متضاد (حاکم و محکوم) و یا به بیان رساتر نماینده های آموزش دیده روسی، امریکائی، پاکستانی، عربی و ایرانی را که حاکم بر سرنوشت مردم مظلوم و در بند افغانستان اند، با مردم یکی گرفتن، کار ژورنالیزم خریده شده و یا اجنت مباحثه، نه ژورنالیزم آزاد، مردم گرا و رسالتمند. به ژورنالیزم وابسته باید حالی کرد که، حتا عناصر

## ۵- تأملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی :

از مدتی بدینسو شماری اندک از ساکنین افغانستان هویت شانرا بیشتر در مناسبات قومی و خویشاوندی؛ مذهبی و منطقه ای می جویند تا در ناسیونالیسم افغانی به طور کل — که در گذشته هویت اش را از مبارزه ضد امپریالیستی یعنی جنگ بر علیه استعمار انگلیس کسب کرده بود و از همین منشاء میهن پرستی را خصیصه ذاتی خویش میدانست، چونکه بدون کمک خارجی و متکی به مردم بود — این سمتگیری از ناسیونالیسم افغانی ( به مفهوم مجموع یک ملت) به ناسیونالیسم قومی را در کشور اساساً سوسیال امپریالیسم روسیه با کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ به بحث تحریک کننده کشاند. و بعد از تجاوز به افغانستان از طریق اجیران خلقی، پرچمی، خادی و سازهائی و سایر شبکه های استخبارتی اش، به ویژه عناصر نفوذی آن در داره (دهاره) ها و باند های اخوانی ( جهادی) به سمت گیری این پروسه شکل سیستماتیک و سازمان یافته ای داد؛ مثلاً به چکیده ای از باز تاب این «گرایش به هویت قومی» که در یکی از جراید چاپ شده، توجه کنیم: «نفوذ احزاب سیاسی نظامی در میان توده ها، استبداد گذشته، فرهنگ نظامی گری و آشنائی مردم با فنون جنگی، بستر ساز هویت اندیشی قومی در افغانستان گردید...».

امپریالیسم جنایتکار امریکا هم که تأمین مطمئن تر منافع اش را با رشد این پدیده شوم و نامیمون مرتبط می دانست بستر تازه تری برای این پروسه مذموم فراهم کرد و از همین بستر به مداخله ویرانگر و خونبارش در افغانستان ( در تمامی ابعاد جنگ مقاومت) آغازید. و بعد از آگاهی به اینکه منافع درازمدتش را باند های جهادی ( اخوانی ) — ساخته و پرداخته دستگاه های استخباراتی و اطلاعاتی اش — بر آورده نمی توانند، با تمویل و تسلیح خائینان منسوب به ملیت پشتون در همکاری با خائین سایر ملیت ها بر مجموع ساکنین این سر زمین بلازده مسلط گردانید. همچنان بعد از

می داند که زهر شدید این نظر خاینانه اش در رگه های وحدت و همبستگی ملی چه اثری خواهد داشت.

«... اگر به پاس جانثاری های مردم آزاده پنجشیر که دو قوای متجاوز یعنی روسیه و پاکستان را با زانو در آوردند و هیچگاهی تسلیم نشدند، از جلب عسکری ( خدمت سربازی) و مالیه و محصول دولتی برای ۲۰ سال معاف شوند، کاری است فراخور پاداش و پایمردی شان...»

( ادامه سرمقاله، صفحه ۵ شماره ۹۰ کاروان « اول جون ۲۰۰۲ )

ژورنالیسم «کهگدای» — که خود تحریف گر واقعیت ها است — همینکه می نویسد «مردم آزاده پنجشیر» مراد ناپاکش «شورای نظار» ی های روس پرست میباشد.

نویسنده با تردستی شعبده بازان «پاکستانی» چنبر بویناک این افراد خود فروخته، اجنت، غارتگر، جنایتکار، نژاد پرست و میهن فروش را آنقدر پهنا میدهد، تا خواننده نشریه اش دچار آشفته فکری شده سر انجام بپذیرد که مجموع این قوم قلیل العده؛ اما دلیر و وطن پرست، از زمره این باند پلید («شورای نظار») می باشند. در حالی که مردم هوشمند و واقعیت نگر افغانستان حساب قوم شریف پنجشیر را از قهرمان خون و خیانت به وطن یعنی «مسعود بزرگ» و باند آدمکشش کاملاً جدا میدانند.

این ها خائنین به مردم و کشورند، که در دراز مدت در خدمت پلان تجاوز و استقرار دائمی ارتش گرسنه (سوسیال امپریالیسم) شوروی در افغانستان قرار داشتند و به دستور آنکشور زنجیر های خون آلود تانکهای ارتش اشغالگر امپریالیسم امریکا را — که از روی پیکر دردمند مردم بیگناه و بی دفاع ما فاتحانه می گذشتند — می لیسیدند ( و کماکان به تطهیر آن ادامه میدهند)؛ بر عکس مردم با غیرت پنجشیر آنها را ننگ قوم دانسته، همانند سایر باند های اخوانی، خواهان محکمه و مجازات شان می باشند.

سیاسی و فکری توانائی حل مشکلات اقتصادی و سیاسی ، یعنی فقر و عقب ماندگی ، پدر سالاری و زن ستیزی ، تنوکراسی و استبداد را ندارند و آن گاهی که کشور بیگانه به خاک شان حمله نماید به حب بقاء و منفعت پرستی و به بهانه های مثل برقراری « صلح و ثبات » ، « حفظ تمامیت ارضی » ، « بازسازی » و « احیای مجدد » ، با استدلال ، بحث و فحص به اصطلاح تنوریک ، تجاوز را « پایه منطقی » داده خود ها را به تجاوزگر عرضه می دارند ) ، نیز به این باند های وطن فروش و جنایت پیشه پیوستند و خط تفرقه افگنانه شان — من جمله افسانه واهی « نژاد اصیل آریایی » ، « تغییر نام افغانستان » و ... — را با زبان شعبده بازان تبلیغ نموده ، سیاست انقیاد و گردن نهادن در برابر متجاوز را رنگ و روغن تازه ای بخشیده به اشاعه آن می پردازند و یا به گفته شاعر بزرگ انقلابی احمد شاملو:

« آرمان روشنفکر لزوماً آرمان انسانی است . خطی است که روشنفکران مردمی را در این سو قرار میدهد و روشنفکر خود فروخته یا کرایه ای را در آن سو . اینشتین و کیسینجر را مثل بز نیم . دو روشنفکر اصیل یهودی ، گیرم در دو سوی خط . یکی عاشق وار نگران انسان و یکی روسپی وار در بستر ابلیس ، یکی نگران آینده زمین و حرمت بشر و یکی خواهان بیرحم حاکمیت قوم خود به بهای نابودی همه آن دیگران...»

( آدینه شماره ۷۲ — مرداد ۱۳۳۷ ) .

به یکی دو جمله لطیف پدram [ این عنصر چند بعدی ، از لحاظ روابط اطلاعاتی و استخباراتی اش با کشور ها مختلف که به دستور KGB عضویت در «واواک» جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و در خدمت سیاست های مداخله گرانه آن کشور در افغانستان قرار گرفته و وارد مجلس شورای دولت دست نشاندۀ امریکا گردیده ... ] در زیر توجه کنیم :

«... افغانستان یک نام جعلی است ... نام آریانا و خراسان بر ای افغانستان مطرح است » ؛ « ... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آنرا پذیرفته بودند ... » («افغان رساله»)

تجاوزش به افغانستان باز هم بنا بر همین دلیل ، یعنی عدم کارآیی اجیران دومی ( طالبان ) ، عمدتاً افراد منسوب به یک قوم مشخص دیگر ، یعنی شورای نظاری ها — که استخبارات وزارت دفاع روسیه ( G.R.U ) قبلاً نقش مجاهد ضد دولت کارمل — نجیب را به سر باند شان ( «مسعود قهرمان» ) سپرده بود — را در پیوند تنگاتنگ با خائنین به ملیت بزرگ پشتون تمویل و تسلیح کرده غرض سرکوب سایر اقوام ، به خصوص پشتون ها ی این دیار غرقه به خون در خدمت گرفت .

یکی از فاکتور های مادی رشد ناسیونالیسم قومی در شرایط تجاوز و جنگ مقاومت و بعد از آن ، پیشینه تاریخی سیاست های تبعیض گرایانه و شوونیستی حاکمان منسوب به ملیت پشتون — که مثال بر جسته آن امیر عبدالرحمن خان جلاد و نادر خان غدار می باشد — در واقع امر طبقه حاکمه پشتون ، نه کل ملیت نجیب ، وطن پرست و بسیار دلیر پشتون ، که آنهم متأثر از سیاست استعماری انگلیس در منطقه و افغانستان بود ؛ می باشد .

مسأله ستم ملی و برخورد نابرابر با سایر ملیت ها بر مبنای تعلقات نژادی ، زبانی ، مذهبی و منطقه ای در بدایت امر مستمسکی شد برای ناسیونالیستهای قومی منحط و کمر بسته برای خدمت به ارتجاع منطقه و امپریالیسم امریکا . ارتجاع منطقه و امپریالیسم امریکا (هم) از همین خمیرترشیده و متعفن ، پیشوایان مذهبی و « رهبران سیاسی » نظامی شان را ساختند . ( چنانچه بعد ها در دولت های کار تو نیک تعبیه این جنایتکاران وطن فروش را شاهد بودیم ) .

رهبران ساخته شده هر یک خویشان را مظهر وحدت قوم منسوبه خویش خوانده بر آتش زیر خاکستر نژاد پرستی و نژاد ستیزی باروت تفرقه و انشقاق می ریختند ( که این عمل خائینانه شان کماکان ادامه دارد ) در گیر و دار به اصطلاح « کسب هویت باز یافته اقوام » ، به علاوه روشنفکران اجنت ، که مطابق دساتیر داده شده از خارج کشور ، به آرایش باند های مورد نظر اشتغال داشته و دارند ، روشنفکران جبون و منفعت جو ( که از نظر

## ۶- تغییر نام افغانستان حرف اول شوونیسیم آقای «کهگدای»:

« یک قرن وربع سرزمین مارا دیگران برای ما افغانستان نامیدند... »  
 («کاروان» شماره ۱۰۱ - مارچ ۲۰۰۴ ) ، این فورمل داده شده به جناب کهگدای را در بحث بعدی ( زیر عنوان « ایجاد برخی کشورها توسط استعمار... » ) دنبال خواهیم کرد. « در قانون اساسی سابق و فعلی نام یک طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند که یک نادرستی روشن است » (همان شماره)

مرام کهگدای از کاربرد مقوله « طایفه » [\*] ، افغان ها به مفهوم پشتون ها می باشد

در رابطه فورمول دومی ، یعنی اطلاق مقوله «طایفه» به ملیت بزرگ پشتون می باید درنگ کرد .

کار برد مقوله طایفه به ملیت پشتون [ که از بستر تکاملی طایفه ، همچنان قوم عبور نموده و از مدتهای بسیار طولانی است که به مرحله ملیت رسیده اند - درک نادرست و شناخت غیر منطقی و نا آگاهی آن «استاد» پوهنتون از مفهوم اصلی مقوله طایفه و سایر مقوله های جامعه شناختی ، مثل خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت، ملت و حرکت تکامل تاریخی مقوله های یاد شده در بستر پرپیچ و تاب جامعه بشری را اعلام می دارد.

[\*] که یک تن از چغتای پرستان "شورش" افغانستانی نویس ضد پشتون آن را با کاربرد "قبیله گرا" به اضافه حمله شخص ( اطلاق واژه "سفله" به من ( که به طاقت n نمایشگر سرشت وذات شخص خودش بوده می تواند ) که در وقت و زمانش با وی چنان برخورد خواهم نمود که دود زرد خجالت از دماغ خدای اصلی اش برخیزد ] .

هر دو طیف بالا شئونیسیم باند های حاکمه ارتجاعی ، وابسته به امپریالیسم روس و امریکا را از دید منافع اقتصادی - نظامی با شوونیسیم کشور متجاوز - درگذشته قریب سوسیال امپریالیسم شوروی و هم اکنون امپریالیسم امریکا - همگون و هم بستر وانمود کرده آرزو دارند هویت زبانی و نژادی و ... باند های زیر فرمان امپریالیسم امریکا - قرار گرفته - را بر سایر ملیت ها و اقوام کشور تحمیل و تطبیق نمایند ؛ مثل تغییر قومیت و نامهای پشتون ها ، به قومیت تاجک و نام های تاجکی در تذکره هویت پشتون های ساحه نظامی ائتلاف پلید شمال توسط جواسیس روسی شورای نظار به سر باندی جنایتکاران و رهنمان معروف مثل معلم عطا ، فهیم ، قانونی و امثال آنها .

ستم ملی بر ملیت های دیگر، چه در افغانستان ، ترکیه و یا ایران از وجود ایدئولوژی منجبت المجموع وبه ویژه ایدئولوژی ناسیونالیستی و شوونیسیتی هیئت حاکمه ناشی نمی شود ، این ایدئولوژی و «فرهنگ» حکومت مرکزی ( همچنان حکومت های جلای وطن و در کشور ما داره های اخوانی ) نیست که عامل اصلی تداوم ستم ملی است ، زیرا هر ایدئولوژی بازتابی است از منافع اقتصادی و طبقاتی معین در یک جامعه . این یا آن ایدئولوژی به هیچوجه قادر نیست منافع اقتصادی ومادی جامعه را تعیین کند. کاملاً بر عکس ، این منافع مادی و اقتصادی است که اشکال ایدئولوژی هیئت حاکمه را تعیین می کند و در گام نخست ایدئولوژی وسیله ای است برای به دست گرفتن اهرم های قدرت و در گام دوم نیز وسیله ای است برای دفاع و حفظ قدرت سیاسی و نه یک آرمان در نفس خودش .

الغای ستم ملی، بر خورد متساوی و یکسان با تمام ساکنین کشور به مثابه افراد دارای حقوق مساوی ، در شرایط یک دولت مردمی و غیر وابسته میسر است و بس . که مسلماً پیش شرط های آن ، مبارزه در راستای آگاه نمودن مردم و شناساندن مبانی دموکراسی و پایه اساسی آن ، یعنی سکولاریسم ، که در نبود آن تحقق چنین آرمانی را نباید تمنا کرد ، از وظایف بسیار مبرم ژورنالیزم متعهد و غیر وابسته میباشد ، نه نشرات وابسته دستور گیر و اجنت .

تفسیر و پرداختن به مقوله های یاد شده در حوزه بحث این نوشتار نمی کنجد ، ناگزیر به همین نکته بسیار فشرده شده در زمینه بسنده می شود و آن این :

از زیست باهمی افراد و خانواده هائی که باهم پیوند خونی و اقتصادی می داشته باشند مقوله طایفه شکل گرفته وارد کلی ترین مفاهیم جامعه شناختی گردیده است ؛ همینطور چند و یا چندین طایفه در روند تکامل اجتماعی خود به آن مدراج و ساختاری رسیده اند که تمامی ضابطه ها و ویژگی های مقوله قبیله را شامل فرهنگ سوسیالوژی نموده اند ؛ هکذا از هموندی و زیست مشترک ، قبیله هائی دارای مشخصه های مشترک اتنیکی ، مفهوم علمی مقوله قوم شکل گرفته است ؛ همچنان مقوله ملیت - که عبارت از اشتراک پایدار اقوامی دارای ساختمان فزیکمی مشابه ، دارای پیشینه تاریخی مشترک ، برخاسته از سرزمین واحد ، اشتراک زبانی و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیات که در فرهنگ جمعی آنان بازتاب یافته ؛ می گردد و تمامی وجوه مشخصه مشترک تذکار یافته که باهم در ارتباط و اثر پذیری متقابل قرار میداشته باشند، به ملیت مبدل می گردند ؛ و ملت که خود « محصول ناگزیر تکامل ساختار اجتماعی در دوران سرمایه داری می باشد » و شناخت منطقی آن در بستر تاریخ تکاملی اش آگاهی، پژوهش و بررسی در خور را طلب میکند [خلاف یکی ، دو خصیصه ملیت که وحدت یک نژاد دارای ساختمان فزیکمی مشابه و اشتراک زبانی مشترک را در ساختار خود تداعی می کند ] بیشترین اجزای متشکله ملیت را در خود جا داده و زیست جمعی نژاد ها و تبار های گوناگون را در بافت خود به گرمی پذیرائی می کند . یا به بیان فشرده تر در سر زمین مشترک ، جغرافیای مشترک ، در درون مرز مشخص روابط اقتصادی معین داشته ، حیات و بقای شان را تضمین می نمایند.

فورمول متذکره نفرت بسیار شدید نژادی آقای «کهگدای» و بالکه های به اصطلاح افغانستانی نویس چغتای پرست وی را مضاعف ساخته به خاطر برانداختن هر چه سریعتر «حاکمیت پشتون تبار» ، حتا در دولت

و حال مفهوم طایفه ، ملیت و ملت را در « فرهنگ کامل » و « فرهنگ سبا » با هم یکجا مرور می نمائیم :

« ملیت - از ع . وابستگی و ویژگی های افراد یک ملت « فرهنگ سبا » صفحه ۱۰۴۲ )

« طایفه کلمه عربی است، اسم است مؤنث طایف، گردنده در بیابان، کوچ کننده، (دوده)، تیره، بخشی از ایل «، ( « فرهنگ کامل» صفحه ۶۸۴).

ملت ( کلمه عربی ) شرعیت، دین، ومذهب، کیش، آئین، پیروان یک دین (« فرهنگ کامل » صفحه ۱۱۱۱).

« ملت در فارسی ( میهن مردم ) ، قوم ، همگی جوامع انسانی در یک سر زمین دارای موقعیت جغرافیائی واحد که تابع یک قانون و مقررات و بر خوردار از حقوق همانند و دارای یک سرگذشت و گذشته تاریخی و دارای یک سرشت و منش اجتماعی و دارای یک فرهنگ و یک آداب و رسوم و در نهایت دارای همبستگی معنوی و روحی باشند » (همان صفحه « فرهنگ کامل»).

« ملیت ( مصدر ) ملت بودن ، تابعیت ، ویژگی های قومی ، مجموعه خصایص یک ملت + عضویت درخانواده ملتی» (فرهنگ کامل صفحه ۱۱۱۱).

قبل از پرداختن به متن ، بد نیست غرض آگاهی آن «استاد» تعریفی ولو فشره از مفهوم اکادمیک مقوله را در اینجا بگنجانیم :

مقوله عبارت از کلی ترین مفاهیم و معانی می باشد که در جریان یک علم تدوین شده ، اساس و بنیاد آن علم را تشکیل داده ، به ارتقای آن علم خدمت نماید . تمام شعبه های علوم و فنون از خود مقوله هائی دارند ، مانند مقوله های « جاذبه» ، « فراراز مرکز» ، « قوه»، «مدار» و... در علم فزیک و در علم اقتصاد : « کالا » ، « ارزش » ، « ارزش اضافی» ، « ارزش مصرفی» ، «کار اجتماعاً لازم » و... ، همچنان در علم سیاست : «دموکراسی» ، « دیکتاتوری » ، « تثوکراسی» و امثال آنها . از آنجائی که



زمین آزاده را به حیث افغان شناخته به هویت شان ارج گذاشته اند ، به ویژه بعد از بیرون ریختن قدرت های استعماری از کشور. گام گذاردن به قهقراء غرض جست وجوی هویت نژادی ، کار نژاد پرستان و راسیست ها است . و آقای «کهگدای» که خوش دارد هویتش را در چند مقوله نژادی بیان نماید( که بعداً به آن خواهیم پرداخت ) ، نباید به اشاعه شوونیزم آریائی ، آنهم در امریکا ، بپردازد ؛ مگر بی خبر است که : «آریائی در فرهنگ سیاسی امریکا و کانادا فحش و توهین است . کلمه « آریائی» در فرهنگ سیاسی امریکا و کانادا و بسیاری از کشورهای غربی مرادف «فاشیست» و « نازی» است. آریائی گری مرام گروه های نازی و فاشیست نظیر «کوکلوکس کلان» و «حزب گارد غربی» و «ملت های آریائی» و « حزب ناسیونالیست کانادا » است . افکار عمومی کانادا و امریکا، بعد از جنگ جهانی دوم، این گروه ها و سیاست و ایدئولوژی نژاد پرستانه آنها را تهدید جدی برای امنیت جامعه به حساب می آورد »

( نشریه معروف «شهروند» شماره ۸۸۶ صفحه ۳ ) .

هرگاه شوونیست «تازه اندیش» ما با چنین خواست ، طیف قابل ملاحظه ای را اقناع کنند و آنان را به حیث هواداران تعدیل نام افغانستان با خود همونوا نمایند ، در آن صورت خواست آنها در شرایط آزادی کشور و بنا به اراده اکثریت نمایندگان واقعی مردم به هر اسم و نامی که تعدیل آن صواب دیده شود ، جای مناقشه نخواهد بود ؛ اما با وجود جنایتکارانی مثل ربانی ، دار و دستة «شورای نظار» ، دوستم « گلم جمع» ، سیاف ، محقق ، خلیلی ، اسماعیل خان... ، همچنان تکنوکرات های قبلاً پرورش یافته در زیر بال «سیا» و ناتو ( که جناب «کهگدای» به خاطر عضویت افغانستان در آن پیمان تجاوزی بی تابی و بی قراری اش را پنهان نمی دارد ) چنین تعدیلی خطر جدی تجزیه افغانستان را در پی داشته ، جز درگیری های بیشتر میان اقوام ، عشایر و تبار های کشور ؛ دستاوردی نخواهد داشت .

دست نشانده امپریالیسم امریکا ، خیلی ها بی قراری و بی تابی آمیخته با هراس و اضطراب نشان میدهند و چاره عاجل معضله نژادی اش را در تعدیل هر چه زود تر نام افغانستان به آریانا ویا به هر نام تاریخی دیگر (به جز افغانستان که چون خاری زهر آگین چشم شان را اذیت می کند) می بیند و در به اصطلاح طرح قانون اساسی توسط « بنیاد »ش می فرماید : « نام کشور به آریانا تعدیل شود » چونکه «... احیای نام آریانا ما را بسوی جهانی شدن پیش می برد و میراث های فرهنگی و افتخارات انسانی ما را بر ما بر می گرداند...» (!) « ... در داخل کشور اگر هزاره است یا ترکمن یا اوزبیک و تاجیک و افغان و نورستانی و پشه ئی همه آریایی اند» هر گاه با اندک توجه دلایل ساده اندیشانه فوق در مورد تغییر نام کشور کاویده شود، پوچی این نظر "داهیان" آن " استاد " بلاوقفه آشکار می گردد و اگر در مسأله توضیحی جمله ( « اگر هزاره است یا ترکمن... همه آریایی اند» ) از منظر نژادی بپردازیم نه تنها اثبات این که تمام ملیت های متذکره در بالا ، آریائی اند هم کار ساده ای نیست ؛ بلکه با نام گذاری قوم گرایانه و نژاد گرایانه که جناب شما در رابطه با افغانستان با آن مخالفید چگونه می توانید ملیت هائی را که اصلاً آریائی نیستند ؛ اما در قلب « آریانا » زیسته اند در آن چوکات بگنجانید؟

در هر صورت تداوم تفرقه افغانانه این بحث در شرایط کنونی کاملاً بی مورد و نا روا شمرده می شود ؛ زیرا که دشمنان رنگارنگ کشور از سالیان دراز است که به آرزوی نتایج افتراق و تقابل اقوام ، عشایر و تبار های کشور بوده ( با یک جهان درد و تأسف که به مدد کور اندیشان ضد پشتون تاحدودی به این آرزوی پلید شان رسیده اند ) و این تاکتیک را غرض شقه شقه شدن کشور ما، در مرکز سیاست مداخله گرانه شان قرار داده اند.

هر گاه از چهار چوب وحدت ملی مسأله بر رسی گردد ، ما چرا به چندین قرن رجعت کرده وحدت ملی را در آنسوی اعصار و در درون واژه قدیمه (آریانا) ، که به آن و سایر نامهای سابقه کشور ارج و احترام قایل هستیم ؛ بجوئیم . از سده ها بدینسو ، جهانیان تمامی باشندگان این سر

آن درمذنبیت قره کمر می رسد ( افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول )؛ در همین بخش خودش را بیان می کند . و نام هائی که در طول سده ها اختیار کرده ، هیچ گاه مانع حیاتش نشده ؛ بلکه ناشی از ضرورت تکاملی اش در این راستا بوده است . و ؛ اما در رابطه با کلمه افغانستان و وجه تسمیه آن ، که این روز ها ( به ظاهر ) بهانه ای گردیده به دست دشمنان وحدت افغانستان ، تا بوق و سرنای تجزیه طلبی را مثل همیشه از سر بزرگ آن بدمند ؛ باید نوشت:

با پذیرش این که ، پسوند مکانی ستان - که صورت ( آ ) از کلمه ( آستان ) به منظور سهولت تلفظ حذف شده - برای همگان آشنا و نمونه های تاریخی آن چون ( کابلستان ، تخارستان و ... ) بارها در متون قدیم و جدید به کار رفته ، فکر می کنیم ضرورت آن نباشد تا در آن زمینه بیشتر مکث نمائیم . و ؛ اما در مورد کلمه افغان ، که تقریباً از ربع قرن بدینسو به مثابه خاریست در چشم تمام قدرت های امپریالیستی و نوکران زرخرید و وابسته افغان آنها ، ( مثل همین کهگدای پشتون ستیز و سایر هم قماشان وی ، از جمله داکتر فرید یونس که سر در آخور سازمان اطلاعات ایران ( واواک ) هم دارد و از موضع چپ یک فرومایه "شورشی" بوت پاک چغتای معاصر که مدتی در خاد به سمت مستنطق به شکنجۀ زندانیان باند وحدت گمارده شده بود ) ؛ بنا بر ضرورت می باید اندکی مکث نمود :

این کلمه ( افغان ) در متون قدیم تاریخی به مثابه قومی که در وادیهای کوههای سلیمان می زیستند در کتب قدیمی چون « حدود العالم » ؛ « تاریخ فرشته » ؛ « تاریخ سیفی هیروی » ، « جغرافیای هفت اقلیم » و آثار مؤرخین معروف ، مثل البیرونی ؛ بیهقی ؛ منهاج السراج ؛ فردوسی طوسی ؛ هیروودتس و سایر مؤرخین نامدار ، بارها و به تکرار یاد شده ، حتا احمد رشید کاوشگر امور سیاسی و ژورنالیست معروف پاکستانی در صفحه ۳۲ اثرش ( « طالبان » ) نوشته که :

« منابع چینی و هندی در قرن ششم (میلادی) از افغان پشتون های سخن می گوید که در شرق غزنی به سر می بردند... » ،

## ۷- ایجاد برخی کشور ها توسط استعمار و پیشینه تاریخی افغانستان :

استعمار بنا بر مصلحت منافع آزمندانه و دراز مدتش ، برخی کشور ها را به میان آورد که در گذشته فاقد ساختار های تاریخی حاکمیت به مثابه یک کشور واحد بودند . یا به بیان رساتر بخشهایی از سرزمین دیگران را بریده به باری عوامل و ایادی سیاسی ، اطلاعاتی و رسانه ئی خود ، ساختار حاکمیت را در آن بخشها سازمان داده کشور گویا «مستقلی» را به روی نقشه جغرافیه ترسیم نمود ، مثل پاکستان ؛ یا مردم آواره و پراکنده یک مذهب مشخص را از اقصی نقاط جهان کوچانده به منطقه مورد نظرش جا به جا کرد ، مثل اسرائیل که زایش فرمایشی آن چون پاکستان مبنای ایدئولوژیک به خاطر اهداف سیاسی بود و یا کشور های خلیج که روی حرکت جیوپولیتیک عرض اندام کردند . یعنی نیاز به ساختمان پایگاه دریائی قوای بحری استعمار انگلیس به خاطر نظارت بر آبهای خلیج ، بعد ها تیل ، به گفته « نوام چامسکی » متفکر بزرگ امریکائی :

« بریتانیا عراق را به وجود آورد و مرزها کشید تا بتواند نفت ( خلیج فارس ) را به دست بیاورد . آنرا از چنگ ترکها خارج کند ، چرا که آنها به این ترتیب بر دریا کنترل پیدا می کردند . کویت را هم به همین دلیل به وجود آوردند »

و یا کشور پاپ ، یعنی «واتیکان» که قبل از ۱۸۷۰ وجود خارجی نداشت ، و سوم این که کشور هائی هم بر مبنای فرهنگ و عناصر متشکله آن شکل گرفتند ؛ اما مسأله در مورد کشور ما افغانستان عزیز ، غیر از کتگوری سه گانه فوق می باشد. بدین مفهوم که « عامل تاریخی تشکل یک کشور در درازنای تاریخ » به وجود آورنده آن کشور بوده ، نه چیزی دیگر ، مثل چین ، هند ، افغانستان ، مصر ... ، و افغانستان هم که هسته درونی آن به قول مؤرخ دانشمند زنده یاد غبار به بیست هزار سال و در برخی از متون بیشتر از

جاودان « احمد خان ابدالی » است (بلا فاصله باید افزود که در این تذکر به هیچ وجه قصد ارزیابی تاریخی از شخصیت و عملکرد « احمد شاه درانی » و جهات مثبت و منفی آن در بین نیست)؛ مگر این که چنین اسمی از همان آغاز برای سن خطه و امپراتوری گذاشته شده باشد، با آنکه از زبان آن شاه در صفحه (۸۴) « تاریخ درانیان » چنین نقل شده : « ... و شجاع الدوله را که از طایفه شما ها نیست و از رابطه ملیه و ایلیه (۸۷) یا علاقه و طنیه و ملکیه ملت و مملکت هند منقطع و بی بهره است در ملازمت خود مان به افغانستان برده... » (تکیه روی کلمات از ، توخی) جای بحث دارد ، چه در هیچ یک از فرامین و مقاولات بین المللی آن دوره اسم افغانستان به صراحت به کار نرفته ، به صورت عمده از قلمرو درانی یاد شده است . این که چرا چنین بوده به علاوه سنت غالب آن عصر که امپراتوری ها به طور عمده به نام خانوادگی بنیانگذار یاد میشد چون « طاهریان » ، « صفاریان » ، « سامانیان » و در اروپا « بوریون ها » ، « رومانسفاها » و ... شاید بتوان عامل فقدان ایده «تشکیل دولت ملی» را در چنین کمبودی عمده تر دانست .

تا جایی که از اسناد دست داشته بر می آید برای اولین بار اسم رسمی افغانستان در جنوری سال (۱۸۰۱) در اولین قرار دادی که «سرجان ملکم» به نمایندگی از دولت انگلیس با « اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر اعظم » به امضاء رسانید ، قید شده است ( تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - محمود محمود - جلد اول صفحه ۳۴ ماده های دوم ، سوم و چهارم ) . به تعقیب آن در سال (۱۸۰۹) ضمن معاهده ای که بین « شاه شجاع » و جنرال « مونت استوارت الفینستون » نماینده با صلاحیت انگلیسها ، منعقد گردیده به کار برده شده است (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود - محمود جلد اول صفحه ۱۲۱) . و به همین روال کار برد این نام در مقاولات با انگلیسها ، زمانی ادامه یافته و گاهی هم بنابر اغراض استعماری به « طایفه افغانه » با تحقیر تلخیص گردیده است (معاهده منعقد بین « سرگور اوزلی » نماینده با صلاحیت انگلیس و « عباس میرزا»

و ؛ اما در « حدود العالم » به علاوه ذکر قومیت ، محل زیست آنها نیز مشخص شده است ( پیکره ۴۸ آغاز سطر دوم ، پیکره ۵۱ اخیر سطر پنجم الی ختم سطر هفتم « حدود العالم » ) . و جادارد که جستاری از محقق و تاریخ شناس معروف ( بارتولد ) را که بر « حدود العالم » نخستین مقدمه را نوشته در بحث بگنجانیم :

« با جزئیات جغرافیه ئی کمی ایالات افغانستان جدیدی که به مؤلف بیشتر نزدیک بود بیان شده این که افغان ها (افغانان ۱۶ - الف در حدود العالم ذکر شده جای تعجب است. تا این اواخر گمان می کردند عتبی ...) رجوع کنید به عتبی فصل مربوط به افغانان) قدیمترین نویسنده ایست که نام ( ا لافغانیه ) را ذکر کرده مخصوصاً اطلاعات راجع به آن قسمت های افغانستان که در آن وقت زیر اثر سبکتیگین ... بوده »

(دو سطر اخیر صفحه ۳۲ و سه سطر نخست صفحه ۳۳ «حدود العالم») ، به همین ترتیب به استناد « تاریخ درانیان » اثر نویسنده گمنام هندوستانی قرن نوزده ، « ابن بطوطه » نیز در کتابش نه تنها در مورد این قوم و محل زیست آنها معلومات داده ؛ بلکه ضمن بیان تعلق نژادی آنها به شاخه هائی از اقوام آریائی ، زبان آنها را نیز شامل خانواده بزرگ «هند و اروپائی» می داند . و ؛ اما این که کلمه ترکیبی « افغانستان » از چه زمانی به وجود آمده به ویژه به مفهوم امروزی آن ( که بیانگر اسم رسمی کشوریست در قلب آسیا ، که از طرف غرب به ایران محاط ، از جنوب و جنوب شرق با پاکستان هم مرز ، در شمال با جمهوریت های تازه بنیاد آسیای میانه هم سرحد و در شمال شرقترین منطقه حدود ۸۵ کیلومتر با جمهوریت خلق چین همسایگی دارد ) به کار رفته ، نمی توان به قاطعیت در آن باره حکم کرد .

با آنکه مؤرخین و دانشمندان بزرگی چون « علامه کهزاد » ، « غبار » ، « حبیبی » و ... ، این نامگذاری را از زمان « احمد شاه درانی » می دانند و با در نظر داشت این که تاریخ افغانستان معاصر از همان زمان آغاز ( ۱۷۴۷ میلادی مطابق ۱۱۶۰ هجری ) و ابتکار کشور مستقل که در این خطه که بعد از سقوط « غوریان » کاملاً به فراموشی سپرده شده بود از افتخارات

افغانستان و کار برد تاریخی این نام می زنند. در هر صورت لا اقل از (۲۰۰) سال به این طرف اسم رسمی کشور افغانستان بوده ، از بسا جهات نسبت به اسامی قبلی این خطه متمایز می باشد که امید در آینده این تمایز به خاطر استحکام وحدت ملیت ها و اقوام کشور به بحث کشانیده شود .

افغانستان نه تنها به مثابه یک مقوله کشور شناسی در خور توجه تاریخ شناسان و علمای باستان شناس قرار داشته و به شهرت رسیده ؛ بلکه منحصیث یک واژه دارای مؤلفه سیاسی - ستراتیژیک نیز در میثاق ها و معاهدات بین المللی که در پای آن امضاء و تعهد سپرده ؛ تسجیل گردیده است .

هرگاهی که در رسانه های گفتاری ، شنیداری و دیداری تصاویری از افغانستان چاپ شده و یا اسمی از این دیار سلحشوران آزادی پرست برده می شود ، شماری از واژگان احساس برانگیز و خوش آیند ، مثل شجاعت ، غرور ، شکیبایی، استقامت ، وطن پرستی ، همگرایی و هم وندی و مقاومت ضد استعماری و امپریالیستی مردمش در اذهان متبادر می شود و این را نیز تداعی می کند که افغانستان سرزمین کهن تاریخ و محل اقامت نژادها ، تبارها و اقوام بسیار دلیر و جنگاور است که سلطه و حاکمیت هیچ قدرت و ابر قدرت روی زمین ( چه در پارینه روزگاران ، چه در زمان حاضر ) را بر نمی تابد ، و نام نامی اش با شفافیت، افاده کننده این امر است که مردم دلیر ، آزاده و استعمار شکنش مزه تلخ اولین شکست مفتضحانه را به امپراتوری انگلیس چشانده و اولین کشوری بوده که کسب استقلالش انگیزه و سرمشقی شده برای جنبشها و خیزشهای استقلال طلبانه سایر ملل اسیر و در بند علیه استعمار . همچنان این امر بسیار خطیر و مهم جهانی را به خواننده و یا شنونده اسم گرمی اش، حالی میکند که این خطه نامور زمانی که مورد تهاجم و تجاوز شوروی قرار گرفت ، چگونه دشمن هزار بار قویتر و مسلحتر از خودش را در جبهات جنگ مقاومت به شکست های بسیا مذلت بار مواجه ساخت و سر انجام ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم روس را از خاک تسخیر ناپذیرش بیرون ریخت .

نایب السلطنه در ماه مارچ ۱۸۱۲ به نقل از «ناسخ التواریخ» بخش « قاجاریه » ، اگر افغانستان قبل بر معاهده های فوق الذکر وجود نمی داشت و یا نام آن در منطقه و ساحات دورتر آن مشهور و مشهود نمی بود ، دشمن بسیار محیل و ریوه گر و کین توز آن چگونه و چرا برای آن سر زمین یک نام دیگر ابداع یا استعمال نکرد ؟ چرا در معاهدات عوض افغانستان (خراسان) یا کابل ، یا قندهار و یا ... را تذکار نداد . بگذار ، اجنت های استخدام شده دشمن ، مثل لطیف پدرام ها ، کهگدای ها و امثال آنها، با نشخوار جعلیات و لاطایلات قالب کرده دشمن ، مبنی بر : « افغانستان یک نام جعلی است...» ؛ « ... تاسالهای ۱۸۸۰ که نام سر زمین ما را انگلیسها افغانستان نامیدند...» ، خود و همپالگی هایشان را بیشتر افشاء نمایند. ( کارون شماره ۱۰۱ )

سیاست کجدار و مریز آگاهانه استعمار انگلیس در کار برد اسم افغانستان در «معاهده سه جانبه بین رنجیت سنگ ، انگلیس و شاه شجاع» ، افغانستان به کار برده شده ، در معاهده تخلیه کابل و بعد ها باز هم انکار از دولت واحد افغانستان از آن شگرد های سیاسی بود که نه تنها در آن زمان ؛ بلکه تا امروز نیز عده ای از مدعیان سیاست ، نمی توانند به درستی آن را درک نمایند . آنها وقتی دولت افغانستان به قدر کافی قوت داشت و یا این که آنها به ضعف دولت مرکزی آگاهی کامل نداشتند با کاربرد کلمه «افغانستان» دقیقاً مرز های آن را تعیین و قلمرو استعماری خویش را از آن تفکیک می نمودند ، در حالی که، هنگام ضعف دولت مرکزی تلاش داشتند تا در عوض « افغانستان» کشور را به واحد های محلی ( کابل ، قندهار ، هرات...) یاد نموده مانع وحدت آن گردند . فشاری که بالای دوست محمد خان وارد می شود تا به حکومت کابل قناعت و به فکر وحدت افغانستان نباشد ، در همین راستا بوده است ؛ چنانچه هم اکنون نظر به عدم استقلال افغانستان و ضربات شدید ناشی از هجوم متواتر قدرت ها استعماری ( شوروی ، امریکا و ناتو ) دست نشاندگان امپریالیسم با سنگر گرفتن در عقب اسامی قبلی این سر زمین اشغال شده، دم از عدم موجودیت

و ساختار یک جامعه ای که بر مبنای برادری و برابری بنا شده باشد — را در آتیه نیز کم‌رنگ و بی اهمیت خواهد کرد. و عرصه رشد و استحکام مواضع تجزیه طلبانه و خائینانه « جنبش ملی » دوستم و « شورای نظار » ش را به خاطر تضعیف و در محاصره قرار دادن ملیت پشتون و تحکیم ستم ملی از جانب دیگر را در پروسه ساختار حاکمیت کنونی؛ مهیا و مساعد خواهد ساخت.

#### ۸- تطهیر و تبرئه سه نماد جنایت، غارت و خیانت به وطن؛

چه چیز را برملاء می نماید:

آقای کهگدای — که از رابطه به ظاهر فرهنگی اش با «آواز تاجیک» نشریه ازبکستان و مقاله نویس مشهور آن « شاه قهار سلیم اف »، که از نشریه وی ( «کاروان» ) و مضامین تفرقه افکنانه آن به نیکوئی توأم با تشویق یاد می کند؛ همچنان از رابطه اش با "شاه قهار محبت زاده" مدیر برنامه های «رادیوی ازبکستان برای افغانستان» که وی نیز از نوشتارها و مطالب ضد وحدت ملی افغانستان مندرجه «کاروان» به تمجید می پردازد ( شماره های ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳ «کاروان» ) — به خود بالیده در قسمتی از سر مقاله «کاروان» (شماره ۱۰۱)، سیاست نشانی شده امپریالیسم روس که عمال KGB اش را، قبل از تغییر شکلی شوروی به «فدراتیف روسیه» و سایر جمهوری های جدا شده از آن، در رأس قدرت دولتی و بخش های اساسی و مهم این جمهوری ها گمارده است؛ چنین اشاعه می دهد:

« گناه احمد شاه مسعود و اسماعیل خان این است که تاجیک و فارسی زبان استند و گناه دوستم هم اینکه اوزبیک است ورنه اینها گناهی ندارند که ... کاروان پیشنهاد میکند که به احمد شاه مسعود عنوان "بابای آزادی افغانستان" و یا هم "تاج آزادی افغانستان" داده شود چونکه او یگانه رهبر استوار قامتی بود که در برابر تجاوز روسیه و پاکستان چون کوه بابا ایستاد و

خاطره نهایت آسف انگیز تمامی تجاوزات به افغانستان به ویژه تجاوز ارتش روس با کلیه ابعاد ویرانگر و خونبارش، همچنان شکست بسیار مفتضحانه آنکشور برای ابد با نام نامی و خجسته افغانستان گره گسست ناپذیر خورده است، نه به نام آریانا و یا نامهای پرافتخار دیگرش. مسلماً امر فوق رهبران KGB را، که قدرت عام و تام حاکمه را در آنکشور به چنگ آورده و در صدد احیای مجدد قدرت شوروی سابق می باشند، شدیداً اذیت می نماید. در رابطه به همین سیاست، که در قفای آن اسارت و غارت ملل منطقه نهفته است، به شبکه های پیدا و پنهان سیاسی، استخباراتی، و رسانه ای اش فرمان داده تا در مورد تشکیل «کشوری» به نام افغانستان در یک قرن و ربع گذشته توسط بیگانه «در رسانه هایشان تبلیغ نمایند» (نقل به مفهوم) [\*]

K.G.B که به نام و نشان نوین یعنی سازمان امنیت فدرال روسیه FSB عرض وجود کرد، و اتحاد شوروی را به «جمهوری فدرالی روسیه» تسمیه نمود و تجاوز و جنایت آنکشور را در افغانستان به پای «کمونیسم» داغ کرد؛ می پندارد که با تعویض نام پرافتخار افغانستان هم، مزید بر اینکه غارت، ویرانی، زندانی کردن ده ها هزار انسان مبارز این وطن و کشتار هزاران تن باشنده این سر زمین، هکذا شکست ننگین و سر افگندگی اش در اذهان خواننده و یا شنونده مسایل مربوط به کشور (آریانا) متبادر نخواهد شد؛ نقش بسیار ارزنده ملیت پشتون — در ایجاد زندگی هم آهنگ

[\*] - از تجاوز امپریالیسم کهنه پیخ به افغانستان مسؤول «کاروان» به پایکوبی پرداخته تجاوزگر را «عامل امنیت و باسازی کشور» وانمود می نماید! و تغییر نام افغانستان به آریانا و بسا تئوری های پوچ و مزخرف و تمسخر بر انگیز نژادی در مورد ملیت کثیر العده پشتون را با ادا و اطوار تاریخ شناسانه تبلیغ می نماید [ .

جمعی ، شکنجه های عجیب و غیر قابل باور ، تجاوز به ناموس خواهران و مادرانشان ، غارت مال و تصرف اموال منقول و غیر منقول و چپاول دارائی های عامه و هزاران نوع جنایت و خیانت توسط این دو و باند های آدمکش شان (همچنان سایر باند های جنایتکار و اجیر جهادی ) را از آغازین روز های تجاوز ارتش شوروی به کشور ، تمام رسانه های گروهی ، چه خارجی ، چه نشرات افغانی انعکاس داده اند . اسماعیل خان ؛ اما این عنصر تاکنون بیشتر کاویده نشده و از انتظار کم و بیش دور مانده را بایست به بحث کشید ، ولو مختصر .

به خاطر دوری از اطناب کلام در مورد این شخص وابسته به « واواک » ایران ، یعنی اسماعیل خان صرفاً مراجعه می کنم به نوشته آقای ع . خاوری زیر عنوان ( « ملا محمد عمر یا اسمعیل خان ؟ خلق بر سر دو راهی انتخاب از میان دو « بد » ) مندرجه شماره ۱۴ - ماه جون ۲۰۰۳ « موج » ارگان نشراتی اتحاد مبارزه برای دموکراسی مردمی در افغانستان که به ۶ پیکره ، هر یک دارای عنوان جدا گانه ، چاپ شده ، قبل از نخستین عنوان ( « حقوق بشر » ) می نویسد:

« هنگامیکه اسمعیل خان در بند طالبان بود ، دو یا سه نفر از روشنفکران هرات از آلمان برای رهائی او کمیته ایرا تحت عنوان « کمیته دفاع از جان اسمعیل خان » تشکیل داده بودند ؛ اما این کمیته ... از محدوده شناخت شخصی دو یا سه نفر فراتر نرفت... مردم هرات مانند سرزمین های دیگر بین خائنین ملی مانند اسمعیل خان و قهرمانان ملی مانند آنهائیکه صادقانه برای آزادی آنها مبارزه کرده اند ، خط درشت کشیدند و این خط تا اروپا و امریکا هم کشیده شد و به جز خائنین ملی مانند خود اسمعیل خان دیگر هیچکسی به « کمیته دفاع از جان اسمعیل خان » واقعی نگذاشت... کمیته در همان حالت نطفه ای اش از بین رفت « ( بلی ، آقای کهگدای! نه تنها داوری نویسندهگان و ژورنالیست های میهن پرست و غیر وابسته ؛ بلکه داوری تمام مردمی در آتش و خون فروشده ما در مورد

از جا در نرفت ... و به الحاج اسماعیل خان و عبدالرشید دوستم هم نشان " تاج ترقی افغانستان " داده شود چونکه ولایات هردوی شان سر آمد ترقی و پیشرفت اجتماعی در افغانستان شده است « ( تکیه از توخی )

بلی ، خواننده بادر ! آیا هیچگاهی دیده ، شنیده و یا خوانده ئی که مزدور ترین ژورنالیست با چنین وقاحت و دیده درائی حقایق کاملاً آشکار ؛ اما نهایت زشت و بسیار متعفن را چنین تحریف و واژگونه کرده باشد ؟ چرا نباید گفت که جناب ژورنالیست بنا بر وابستگی های دیرینه اش از خط تبلیغاتی داده شده ( برایش ) - بنا بر انگیزه خدمتی آمیخته با کرنش در پیشگاه هدایت دهنده - فرا تر رفته به مبالغه و گزافه گوئی کودکانه پرداخته است . از آنجائیکه موصوف غرق در اعماق مرداب تفکر به خاطر پژوهشی القاب نوین برای "قهرمانان" مورد نظرش بوده ، دچار توهم و تناقص در افاده مطلب شده است . ببینید مسعود را یگانه رهبر جهاد قلمداد می کند که « از جا در نرفت » و با این جمله می خواهد گریز مسعود از برابر طالبان را از تبلیغات دشمن بشمرد . ( اصطلاح " از جا در رفتن " را ایرانی ها اغلباً در مورد کسانی به کار می بندند که از معرکه یا از موضع و یا از گفتگو در پلیمیک روبر تابند و محل را ترک گویند ) واژه « یگانه » و اصطلاح « از جا در نرفت » به صراحت میسراند که سایر رهبران - به شمول اسماعیل خان - در برابر دشمن « از جا در رفتند » و آقای « مبتکر » ترکیب دو واژه « تروریسم فرهنگی » در اثنای صفت ذات مسعودش شاید ناخود آگاه سایر «قهرمانان» مورد نظرش مثل اسماعیل خان را در رویارویی با دشمن « در رفته » ، یعنی فرار کرده وانمود ساخته باشد . هرگاه چنین نباشد ، به طور حتم جمله فوق این معنی را الزاماً تداعی می کند که « از جا در رفتن » افراد ضد ملیت پشتون از برابر دشمن عیبی ندارد .

پرداختن به دو اجنت کاملاً رسوا و شناخته شده امپریالیسم روس ، یعنی « قهرمان مسعود » و « الحاج دوستم گلم جم » که مفتخر به کسب القاب نوین از جانب « تاج بخش معاصر » مجددی خاین و جاسوس چند بعدی شده اند ، وقت خواننده را تلف می نماید ، زیرا که کشتار های دسته

تبارز داده اند). اینک چند جستار دیگر از نوشتار خاوری را غرض آگاهی بیشتر خواننده پژوهشگر پیشکش می نمایم :

« یک ضد پشتون : اسمعیل خان بعد از آنکه به واسطه امریکائی ها بار دگر بر قدرت تکیه زد سیستماتیک کوشیده است که مردم را متقاعد سازد که طالبان یعنی پشتون و پشتون ها یعنی طالبان . پشتونهای هرات که در آنجا حد اقل دو نسل را زندگی کرده و با تاجیک های هرات خون شریک شده و خود را مانند مردم آنجا ، هراتی میخوانند و حتا بسیاری از آنها زبان پشتو را فراموش کرده و دری را به لهجه هراتی صحبت میکنند اکنون به واسطه اسمعیل خان و « جمعیت اسلامی » اش مورد ستم و آزار قرار میگیرند . »

« یک نفاق افگن : اسمعیل خان قدم به قدم دشمنی میان پشتونها ی نواحی هرات و مردم تاجیک را دامن میزنند . او در این رابطه از هزاره های مهاجر نیز استفاده میکند. اگر چند اسمعیل خان هزاره ها را افغانستانی و شیعه ها را مسلمان نمی خواند و بارها به هزاره ها که از استبداد جمهوری اسلامی ایران فرار کرده و به افغانستان آمده و به امیر صاحب پناه برده ، گفته است که : « اگر شما مسلمان شوید ، به شما زمین میدهیم که برای خود خانه آباد کنید » ولی هنگامیکه مسأله سرکوب کردن مردم پشتون در میان می آید ، آنها را « برادران مسلمان میخواند »

او در همان زمانیکه شیعه ها را کافر و مشرک بالله میخواند ، خودش برای جمهوری اسلامی ایران جاسوسی میکرد و تمام دسته « جمعیت اسلامی » در هرات را در خدمت جمهوری اسلامی قرار داده و به دستور جمهوری اسلامی ایران ، جبهه میهن پرستان و انقلابیون هرات را در سال ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ محاصره و افرا د جنگجو و انقلابی آنرا دستگیر ، بعضی را خلع سلاح و از صفوف جنگ میهنی اخراج و برخی را زنده تحویل دستگاه اطلاعات ایران داد که در آنجا بسیاری از آنها ... مدتها ی طولانی شکنجه شده و حتا زمانیکه آزاد شدند ، معیوب شده بودند . »

جنایتکاران و خائنین مثل اسماعیل خان ها ، دوستم ها ، مسعود ها و امثال آنها و همینطور هوا داران آگاه و قلم به دست شان چنین است .)

ع. خاوری بر ملا میسازد که «چگونه بعد از نصب اسماعیل خان به حیث امیر هرات تعداد روشنفکران دیر باور از آلمان به زیارت او شتافتند . آنها پس از آن که امیر صاحب را از نزدیک دیدند که او چه جانوری است چه اندیشه عقب مانده و ضد ترقی در ذهن او حاکم است ، هرات را ترک گفته و پس خود را به آلمان رسانیدند و نفس راحت کشیدند. اکنون که آنها واقعیت را دیده و حقیقت را میدانند آهسته آهسته دلسرد شده اند و به استثنای دو سه نفر شان ( که وظیفه دارند دلسرد نشوند). این استنتاج عملکرد منطقی اندیشه امیر صاحب است که او را به همین صورت از خلق جدا و به انزوای کامل میبرد . امروز روشنفکران با آبروی هرات جرأت نمی کنند از امیر صاحب دفاع کنند ؛ مگر اینکه خیلی پر روی و بی حیاء باشند .»

نویسنده در زیر عنوان «حقوق بشر» اضافه میکند که « در ماه دسامبر سازمان « نظارت حقوق بشر» در نیویارک ، لندن و واشنگتن گزارش ۵۷ صفحه ای را از ستم و نقض حقوق بشر «اسمعیل خانی» به طبع رساند . در این گزارش از استبداد احجاف و اعمال وحشیانه وی صحبت میشود که حتا در زمان طالبان به این حد و اندازه وجود نداشت ، «پولیس اسمعیل خان زنان و دختران را که به تنهایی با مردان ( حتا راننده تکسی ) می بیند در بسا موارد اذیت و آزار داده و زندانی ساخته اند ، زنان را فی الفور به شفاخانه برای معاینه میبرند و در صورتی که ازدواج نکرده باشند ، باید داکتر تصدیق کند که باکره است یا نه . » « کنترل و مداخله مقامات حکومتی در تمام ابعاد زندگی زنان و دختران که حتا زنان را از شنیدن موسیقی ممانعت مینمایند نیز در گزارش رسمی سازمان « نظارت حقوق بشر» از طرف خانم نف درج شده است » ( از نوشته ع. خاوری تاکنون چند سپری شده ، دراین مدت اضافه از ۶۴ دختر واکنش شائرا بر ضد اسماعیل خان زن ستیز و نژاد پرست و تجزیه طلب — با خود سوزی رقت انگیز —

جناب کهگدای مجموعه کارنامه های سیاه جنایت و خیانت به وطن این به اصطلاح « تاج ترقی » شما ، آنقدر زیاد و فزون از شمارش است که ، حتا نمی شود شاخص ترین آنرا در این بحث گنجانید . بگذارید ، یکجا به این خبر جالب و سؤال بر انگیز که از طریق رسانه های خبری پخش شده توجه کنیم :

« فضل الحق خالقیار آخرین صدراعظم رژیم داکتر نجیب ( بخوان جلا و عضو اصلی کی جی بی ) ، به تاریخ ۱۶ جولای در کشور هالند در گذشت . جنازه خالقیار ۲۳ جولای به زادگاهش ، شهر هرات ، منتقل و به خاک سپرده شد شماری از مقامات محلی ( بخوانید بیشترین آنها در رژیم داکتر نجیب ملیشای خاد بودند ) . رؤسای ادارات دولتی ( بخوانید مشتمل بر عوامل خاد و اطلاعات جمهوری اسلامی ایران ) ، روحانیون ( بخوانید ملا های پرورش یافته خاد و «واواک» ایران ) ، تعدادی از شهریان هرات ( بخوانید پولیس های لباس ملکی اسماعیل خان که با زور و تهدید تعدادی از شهریان هرات را به میدان هوایی منتقل نمودند ) به همراه گارد تشریفات نظامی در میدان هوایی هرات از جنازه خالقیار استقبال کردند . خالقیار قبل از اشغال کرسی صدارت چندی هم والی هرات بود .»

بلی خواننده با دقت ، خالقیار یک تن از اعضای کی جی بی که تا زمان دور انداختن ببرک میهن فروش از رأس دولت دست نشانده ( توسط KGB ) ، در راستای پلان تجاوزی شوروی به افغانستان فعالیت های استخباراتی مخفیانه داشت . در رژیم نجیب الله — توسط KGB — به سمت والی هرات مقرر گردید و بعداً منحصیث صدراعظم ( به گفته کهگدای « نخست وزیر » ) دولت پوشالی گمارده شد . در ماهیت امر یک بعد سیاست « مصالحه ملی » گرباچوف پوششی بود غرض « بی طرف » جلوه دادن و « شخصیت ملی » جازدن چنین افراد — از انظار پنهان ساخته شده استخباراتی — در دولت پوشالی .

اسماعیل خان ؛ مگر به خاطر ندارد که نجیب جلا چگونه شماری از مبارزین جنگ مقاومت را که در سال ۱۹۸۱ در شهر هرات محاصره شده

« او مسلماً که هزاره کارگر و دهقان ، جوالی و حمال را کافر میگوید ولی وقتی با « محقق » و « خلیلی » و خوانین و زمینداران و تجاران بزرگ هزاره که مانند خود او هستند ، روبرو میشود آنها را « برادران مجاهد » و « مسلمانان مبارز » خطاب میکند .» .

« امیر صاحب از زمانیکه بر سر قدرت آمده دهها بار بهانه تراشیده و به جان پشتون ها لشکر کشی نموده و دهقانان و چوپانان بی دفاع پشتون را به آتش بسته است . ایشان مانند همپال ازبکش آقای عبدالرشید دوستم ، دهقانان و زحمتکشان پشتون را ( زیرا به زور داران آن ، دو قدم تعظیم میکند چون در چپاول تهی دستان شریک استند ) مورد چپاول و غارت قرار داده است .»

« شیر خانه ، روباه بیرون : در هرات دهها پوسته نظامی امریکائی تاسیس شده است . اسمعیل خان با آنها هیچکاری ندارد. او فقط بر زنان قوانین شرع را تطبیق میکند. او همانگونه که عقیده و باورش حکم میکند ، زنان را از تعلیم و تحصیل باز میدارد و به جرم گشتن با مرد ... او از ترس به سرباز امریکائی هم لبخند چاپلوسانه می زند ولی با هموطنش مانند یک فاشیست رفتار میکند . او بر ضد متجاوزین روسی جنگید ولی فقط بر ضد روسها از خود حرکت وطنپرستانه نشان داد و اکنون معلوم میشود که آن کارش نیز به خاطر حقوق « سیا » بوده است نه حس وطن پرستی . و در پایان نوشتار این جمله آمده : « باید آستین ها را بالا زد و دست بکار شد . خلق افغانستان در جهنم استبداد این امیر صاحب کباب میشود .» ( تکیه از — توخی ) .

در اواخر ماه جولای ۲۰۰۴ رسانه های خبری من جمله BBC از کابل اطلاع داد که « فعالیت علنی سیاسی در هرات معادل خود کشی سیاسی پنداشته میشود ، این یکی از عبارات های است که در گزارش مشترک دفتر نمایندگان ملل متحد در کابل و کمیسیون حقوق بشر افغانستان پیرامون وضعیت حقوق سیاسی مردم این کشور بازتاب یافته است .»



در شرایط بحرانی و جنگهای داخلی که مناسبات آرام و زیست باهمی جامعه دگرگون میشود، ویدار حالات و اوضاع ناشی از تجاوز خارجی و جنگ های آزادیبخش علیه تجاوزگر، و یا اشغال و بر پائی دولت دست نشانده ( همانند دولت افغانستان و عراق) که بافت جامعه دستخوش تغییر می گردد و استعمار لایه های اجتماعی — از لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و ... — را بروفق منافع اش جابه جا می نماید. گاهگاه جرقه روابط بسیار پیچیده و درهم تنیده و مرموز جاسوسی بنا بر ملاحظات فرهنگی، من جمله ارزشهای مذهبی و عنعنوی، ضرورت های اجتماعی، سیاسی، نظامی استخباراتی، یا از روی تصادف، یا از روی بی مبالاتی و یا عمد برای خودش روزنه ای پیدا نموده به بیرون می جهد و بر مناسبات و ارتباطات پنهانی و نا پیدای دو جهت به ظاهر متضاد و متخاصم — حتا بعضاً بعد از نبود یک جهت — پر تو می افگند؛ سر انجام جهت قبلاً بر ملا شده، طرف ناپیدا و مخفی مانده را به مثابه همپتراز و همگون خویش علنی و هویدا مینماید.

سپردن کرسی وزارت خارجه و صدارت دولت وابسته روس به رهبری ملا ربانی، که خود ادامه دولت نجیب بود، به عبدالرحیم غفورزی ( غفورزی در اولین روز های تجاوز ارتش شوروی به افص ببرک کارمل وطن فروش غرض سخنرانی به سازمان ملل متحد در نیویارک اعزام گردید؛ مگر مطابق پلان کی جی بی در تالار ملل متحد علیه تجاوز ارتش شوروی به افغانستان گپ زد و با این شگرد به حیث پناهنده ملل متحد در امریکا اقامت گزیده به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی در جهت منافع امپریالیسم شوروی در آنکشور مشغول گردید. )؛ اعطای نشان و رتبه بلند نظامی و القابی چون «فاتح کابل» و «خالد بن ولید» به اجنت کی جی بی « گلم جمع» یعنی رشید دوستم، توسط صبغت الله مجددی؛ قرار داد آتش بس احمد شاه مسعود با قوای اشغالگر امپریالیسم شوروی و ...، مثالهای اند در زمینه این امر بسیار مهم و خیلی ظریف.

بودند — با آنکه به اثر خواست های مکرر دولت پوشالی تسلیم گردیدند —؛ ولی بلا فاصله سه صد تن آنان به امر نجیب مزدور به قتل رسیدند ( جنرال ماریف « درافغانستان چه میگذشت» صفحه ۲۵۸ و ۲۷۵ — نقل به مفهوم ) و هزاران مورد دیگر از شکنجه، زندان و اعدام های دسته جمعی هراتیان غیور و وطن پرست که به دستور این خاین ملی انجام شده، خالقیار ( این تافته جدا بافته ) چطور توانست که آنهمه خون و خیانت، جنایت و کشتارهای دسته جمعی همشهری هایش را نبیند و کرسی ولایت هرات را بپذیرد و در پی آن به کرسی صدارت اعظمی تکیه نماید؟ کی میتواند با دیده درائی و چشم سفیدی بگوید که در تمام تصامیم ضد منافع کشور ( از بمباران جبهات، قریه ها، قصبه ها و شهر ها گرفته تا تأیید و تصویب و امضاء در پای تمامی مقالات و قرار داد های ضد ملی و اسارت بار افغانستان — شوروی و سایر پروتوکولهای بین المللی )، خالقیار صدر اعظم، شریک جرم و جنایت نجیب جلاد و باند وطن فروشش نبوده است.

بدینگونه پذیرائی با حرمت و رسمی از جنازه یک اجنت بلند مرتبه روس، این نظر سالهای ۱۳۵۷ مبارزین آگاه هرات مبنی بر اینکه « تورن اسماعیل در جریان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ با مشاوران شوروی ارتباط نزدیک داشت » را بار دیگر مورد بازنگری مردم هرات و آگاهان سیاسی کشور در مورد شخصیت چند بعدی اسماعیل خان — یا مردی به ظاهر فرار کرده از چنگ طالبان و مخفی شده در زیر بال و پنجال سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی ایران «واواک»، که خود روابط تنگاتنگ با سازمان امنیت فدرال روسیه، F.S.B دارد — قرار داده است.

اسماعیل خان در هیچ صورتی قادر نخواهد شد که این تازه ترین عمل نهایت ننگین و ضد ملی اش یعنی استقبال رسمی، پرحرارت و با مهابت از جنازه صدر اعظم دولت دست نشانده شوروی را — که همیشه مدعی جهاد علیه آن دولت بوده — توجیه منطقی نماید. و علت استقبال رسمی از جنازه خالقیار نمیتواند که بیانگر روابط پنهانی اسماعیل خان با KGB سابق و FSB روسیه کنونی نباشد.

مقولات می چرخد، و چون خنجری به چشم آنان فرو می رود — نیز خود داری کرده و کوشیده به اصطلاح نبوغ بی همتایش را در ساده سازی مسایل پیچیده سیاسی و افاده مطلب به زبان عامیانه تبارز دهد، تا «قهرمانان» مفتخر به القاب جدیدش — همراه با وارثان خرد و ریز شان — را در بهت و تحسین کودکانه فرو برد. به هر رو، بر می گردیم به بخشهایی از این مقاله جهادی پسند:

نویسنده از « باور های ایمانی آریائی ها » در چند هزار سال قبل سخن به میان آورده، در پی آن به ستایش از « تمدن درخشان اسلام » پرداخته که « پا به دنیای آریائی ما نهاده باور های معنوی در تار و پود و رگ و خون ما عجین شده و این که مردم ما در مقابل تجاوز روسهای کمونیست و چاکران خلقی و پرچی شان مردانه ایستادند و دو میلیون شهید و ... دادند همه و همه ناشی از باور های پا بر جای اسلامی ما بود ». نویسنده — که درجه علمی (داکتر) را به نامش بخیه زده — آیا نمی داند که «پابرجائی و مقاومت» در برابر تهاجم و تجاوز و حمله از سرشت انسان آزاده بر خاسته، نه از دین و باور های ایمانی و تعبدی شان.

تاریخ تکامل انسان شاهد است که انسانهای اولی که تفکرات و « باور های ایمانی » آنها هنوز شکل نگرفته بود، در برابر تهاجم و حملات دشمنان شان به دفاع بر می خاستند. نه تنها انسان؛ بلکه هر جسم ارگانیک (حیه) نیز در برابر حمله، به خاطر حفظ بقایش واکنش سریع یا بطی نشان داده از زندگی جفت، چوپه و بچه ولانه و آشیانه خود به دفاع بر میخیزد.

تیزس «دفاع از اسلام و باور های پا بر جای اسلامی» مردم افغانستان در برابر «کفر و الحاد» شوروی از ساخته های ذهنیت سازان و توطئه گران سازمان « سیا » بود، تا جنگ مقاومت مردم ما را به ضد تجاوز شوروی از متن ملی — دمکراتیک آن تهی سازد (که ساخت) و رهبران جهادی پرورش یافته آن سازمان را بر کرده جنگ مقاومت ما سوار نمایند، که با یک جهان تأثر و افسوس چنین هم شد.

جناب «کهگدای» بگذار اولتر از همه خدمت جناب تان عرض شود که حکمتیار، ربانی، مزاری، سیاف، محقق، خلیلی، صبغت الله مجددی، ملا محمد عمر، قانونی، فهیم، عبدالله، اسماعیل خان، به خصوص احمد شاه مسعود « قهرمان » و «گلم جمع» ( دوستم )، معلم عطا، آصف محسنی و امثال آنان تماماً نماد های از جنایت، غارت و خیانت به وطن می باشند؛ اما شما سه تن از اینان ( مسعود، اسماعیل خان، و دوستم ) را نه تنها تطهیر و تبرئه کرده اید؛ بلکه القاب چون «بابای آزادی افغانستان»؛ «تاج آزادی افغانستان» را نیز پیشوند و پسوند نام منفور شان ساخته اید.

روی همین ملحوظ رابطه مستقیم، یا غیر مستقیم تان با این سه تن و یا مرکز خارجی آنان در چنبر این هنجار ارزیابی شده و نسل جوان امروز در پرتوی این جرقه بیرون جهیده، پی به روابط پنهانی شما با مرکز و یا مراکز خارجی این جنایتکاران و وطن فروشان وابسته، خواهند برد. اگر چه اکثریت مبارزین مسن و جوان دهه چهل ( آن زمانی که شما از امتیازات دربار برخوردار بودید و در قالب «خبر نگار کاروان» به فعالیت سیاسی و استخباراتی، یعنی جاسوسی برای «ضبط احوالات» اشتغال داشتید ) برداشت و شناخت منطقی از عملکرد های آن ایام تان دارند.

#### ۹- ژورنالیزم «کهگدای» دشمن سکولاریسم:

در ستون اختصاصی «کاروان» ( شماره ۹۸ — اکتوبر ۲۰۰۳ ) بعد از سر مقاله کوتاه، زیر مقاله ای هم جلب توجه می نماید تحت عنوان « جدائی دولت از دین خیال است و محال است و جنون » ( به علاوه این که مطالب تحت عنوان فوق به سفارش کدام نهاد، یا شبکه تمویل کننده حوائج روز مره ناشر «کاروان» شکل گرفته نگارنده خود لبخند رضایت بخش سر باندهای اخوانی، مثل اسماعیل خان و ... را نیز در نظر داشته، حتا به خاطر خوش خدمتی به آنان در متن بحث بی اساسش از کاربرد مقولات سیاسی، مثل دموکراسی، سکولاریسم — که در اساس بر محور همین

جنگ مقاومت مردم ما به خاطر دفع و طرد و بیرون راندن تجاوزگر ( به گونه خود انگیخته و در نبود رهبران واقعی مردم، که به طرق مختلف توسط «سیا»، خاد و آی اس آی از بین برده شدند ) برپا گردید ، نه «باور های پا بر جای اسلامی» .

در جنگهای مردم آزادی پرست ما علیه هجوم اسکندر ؛ در جنگهای آموزنده و افتخار آفرین مردم برهمن و هندوی ما تحت رهبری مدبرانه کابل شاهان و توده های زرتشتی مذهب ما به قیادت سند باد ها ، آذرویه ها و ... علیه سرداره های هوسباز ، غارتگر ، منفعت پرست ، بسیار بیرحم و سفاک اعراب بادیه نشین ، من جمله « شاه دوشمشیره ولی » ؛ در جنگهای آزادیبخش خلق های اروپا به ضد سطریره امپراتوری عثمانی ( که ، مثلاً بیش از نیم ملیون ارمنی را به قتل رساند ) ؛ در جنگهای پیروز مندانه مردم شجاع ویتنام علیه تجاوز استعمار فرانسه و امپریالیسم امریکا ؛ در جنگهای آزادیبخش توده های چین علیه جاپان و امپریالیسم امریکا ؛ در جنگهای سلطه بر انداز (به صورت عمده) اروپائیان به ضد فاشیسم و نژاد پرستی نازی ها ؛ « باور های پا بر جای اسلامی » کجا بود ؟ در تمام جنگهای استیلا گرانه تاریخ و جنگهای استعماری کنونی فقط و فقط قانون حفظ بقاست که حکم می راند و اجازه نمی دهد ، داشته ها و ارزشهای مادی و معنوی انسانها — که باورهای دینی جزء آن است — ذریعه دشمن به یغما برده شده و یا لگدکوب گردد.

بباید مؤید ادعای فوق را در گزارش « دی سایت» آلمان در مورد « سند داخلی پنتاگون در باره گرداب عراق» مرور نمائیم :

سند پنتاگون را به صورت عمده تحلیل های مستقل از دولت امریکا پوشش می دهد این گزارش (سند) می گوید:

« افزایش نیروی مقاومت ناشی از یک قانون طبیعی است : تجاوز مخالفت ایجاد می کند... رهبر یک هسته مقاومت عراقی ، در ماه دسمبر سال گذشته به خبر نگاران یکی از خبرگزاری های غربی گفت : " من همیشه برای دولت امریکا احترام قائل بودم اما شاهد بودم که چگونه سر بازان امریکائی به خانه

های مردم یورش بردند ، هموطنان مرا تحقیر کردند و سر یک پیر مرد را زیر چکمه های خود به خاک سائیدند . آنجا بود که دریافتم آنها نه به عنوان آزادکننده ؛ بلکه به عنوان اشغالگر وارد عراق شده اند و همراه دوستانم تصمیم گرفتم وارد جنگ شوم " »

(«شهروند» شماره ۹۱۴ مؤرخ ۲۰ اگست)

پنتاگون در میان خودی ها در عین این که افزایش نیروی مقاومت را ناشی از قانون طبیعی می داند، برای مردم ما ؛ اما این تیزس گمراه کننده را بار دیگر — به خاطر توجیه تجاوزش به افغانستان — به خورد رسانه های وابسته ، مزدوران و اجنت هایش می دهد، تا آنان بار دیگر به نشخوار آن مشغول شوند . و علت نبود خیزشهای فعلی به خاطر مقاومت مسلحانه مردم افغانستان ( شمارش عوامل نبود موقتی این خیزش ها باشد به مجال دیگر ) در برابر تجاوز امپریالیسم امریکا را ناشی از باور های ایمانی مردم امریکا به خدای واحد و یگانه وانمود سازند . و به مردم نهایت خسته و کوبیده شده افغانستان تفهیم نمایند که : « کفر و الحادی در کار قدم رنجه فرمودن ارتش صلح دوست امریکا به کشور آنها نیست ، که دین و مذهب شان را مانند شوروی ها به خطر مواجه بسازند » ؛ همچنان بگویند و بنویسند که : « ببینید ! وقتی امریکا افغانستان را به خاطر دو باره به قدرت رساندن مجاهدین سر به کف ما بمباران می کرد ، سفیر صاحب امریکا در پاکستان به عنوان همبستگی با مردم بیچاره ما در ماه مبارک رمضان روزه می گرفت . اینها یکتا پرستان عیسوی مذهب اند که خداوند مهربان آنها را غرض رهایی ما از مصیبت طالبان وحشی و آوردن امنیت ، دموکراسی اسلامی ، انتخابات آزاد، رفاه و آسایش و باز سازی به خاک ما فرستاده است » .

آنگاهی که رقیب نظامی امریکا ، یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان تجاوز کرد ، مسأله «الحاد» و « کفر » و « پایمال کردن دین مردم » ما توسط روسیه «کمونیست» از حنجره جارچیان استخدام شده و اجنت های آموزش دیده امپریالیسم جنایتکار امریکا و شرکای منطقه ای

اش جار زده شد. حال که سازنده این تیزس، خود منحنی تجاوزگر به خاک ما پا نهاده و مردم را قتل عام می نماید، « صاحب دین» و « یکتاپرست» خوانده می شود. به قدرت رساندن جنایتکاران جهادی باند شمال، کشتارهای دسته جمعی و صدها جنایت رنگارنگش را «بیرون راندن طالب و القاعده»، «صلح و رفاه» و «بازسازی» جا می زنند. و تکرار مسخره یک تیزس مسخره را در امتداد دو دهه به نمایش می گذارند.

بیائید به موقف یک تن از همگنان آقای کهگدای رهین مخدوم [این پرچمی که از هیچ پستی و خیانت و جاسوسی برای ایران و سیا در حق مردم افغانستان دریغ نکرده] در رابطه با تحکیم پایه های دین در ساختارهای دولتی افغانستان توجه کنیم:

وزیر اطلاعات و کلتور دولت دست نشانده امپریالیسم جنایتکار امریکا (رهین مخدوم) از مدتها قبل مخالفتش را به اعمال هرگونه سانسور و نظارت بر رسانه های دولتی افغانستان به کرات ابراز می داشت؛ مگر بعد از زد و بند های کززی با سران باند های مسلح جهادی در مورد جور آمد در انتخابات به نفع کززی - و بسا عوامل دیگر که پایه های قدرت امپریالیستی را در افغانستان استوار نگه می دارد - از تشکیل «کمسیون نظارتی شورای علمای مذهبی بر رسانه های دولتی» استقبال نمود، حتا از آن کمسیون تقاضا کرد تا وزارت وی را در تهیه و تدارک برنامه های مذهبی - من جمله برای رادیو و تلویزیون - دولتی یاری رساند. این موضع دوگانه وزیر خریده شده [قصه چرائی حبس وزیر صاحب توسط "ساواک" و چگونگی رهائی موصوف از زندان - در سال هائی که در ایران محصل بود - باشد به وقت دیگر]، در اصل بازتابی است از گشت و برگشت سیاست استعماری امپریالیسم امریکا در قبال تسلط دین و مذهب بر ساختارهای دولتی. اساساً کشورهای امپریالیستی - زیر هر پوشش ایدئولوژیک که باشند - با دین و مذهب کشور های اشغال شده در نمی افتند. حتا بر وفق مرامهای استعماری و تحکیم سلطه دایمی شان بر آنکشورها، دین و مذهب

آنها را رنگ و جلای تازه تری بخشیده توسط عمال دینی - مذهبی شان خرافات را باز سازی می نمایند. (شئون اسلامی؛ اعمار مساجد؛ چاپ قرآن؛ تمویل نهاد های مذهبی و ... توسط دولت دست نشانده سوسیال امپریالیسم شوروی را همگان به خاطر دارند).

آقای «کهگدای» در یکی از نوشتار هایش - مندرجه «کاروان» - از همزیستی مسالمت آمیز و باهمی ادیان یکتا پرست، به خصوص دین مسیحی سخن به میان آورده، حتا مسیحیت را مورد تفقد و نوازش "شاهانه" قرار داده است. به صورت حتم این تفاهم در یکتا پرستی به سببی تبیین یافته، تا پایه به اصطلاح تئوریک تیزس تذکار یافته فوق الذکر را غنای بیشتر بخشیده، ذهنیت خوانندگان دلواپس را آماده پذیرش این امر بسازد که به خاطر دین اسلام از ناحیه تشریف آوری قوای یکتا پرست امریکا، تشویشی به دل راه ندهند.

حال به جملات زیر از نویسنده ای که هیچگاه بدون مجبر و حامی در کوره راه های دشوار زندگی گام بر داشته نمی تواند، توجه کنیم:

«جهاد مردم آریانا یا افغانستان یک جهاد مقدس اسلامی بود مجاهدین ما پاکبازان راه خدا بودند و بی هیچ پاداشی و مزدی جانهای شیرین شانرا در راه خدا فدا کردند ...»

(سرمقاله «کاروان» شماره ۹۸ - میزان ۱۳۸۲ - ۲۰۰۳)

هدف از جملات فوق فقط زرق این ذهنیت زهر آگین به خواننده است که: «قهرمانان مجاهد ما، اسماعیل خان، فهیم، دوستم، قانونی، احمد شاه مسعود قبل از ترور و ... به عوض جهاد علیه ارتش امریکا، با قوای رهائی بخش آنکشور همکاری می نمایند، زیرا که این رهبران خردمند جهادی به این واقعیت پی برده اند که دین اسلام از جانب مهمانان مسیحی مذهب امریکائی مورد تهدید نبوده؛ بلکه به عکس امریکائی ها زمینه تحکیم و گسترش اسلام را با رویکار آوردن دوباره آنان به قدرت، کاملاً مساعد ساخته است و معاضدت و همگامی در این راستا منطقی و برای

استثناء) در کلیه شعبات دولتی؛ مداخله نماید. و به مسؤولین و موظفین امور اجتماعی جامعه نیز اجازه ندهد که تحت هیچ عنوان و بهانه ای از موقعیت دولتی و صلاحیت اداری برای تبلیغ و تحمیل عقاید خصوصی خود بر دیگران استفاده کنند.

با همین تعریف فشرده از سکولاریزم اضافه می‌نمایم که در ماهیت امر این سکولاریزم است که [تا رسیدن به انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان و سایر زحمتکشان] پاسدار خوب حق تساوی کامل ادیان و مذاهب در یک جامعه بوده، با بر داشتن موانع سد کننده مسیر تکامل و ترقی جامعه، حوائج و نیازها، حقوق و آزادی‌های اجتماعی و فردی، به خصوص حقوق و آزادی زنان — این نصف سازنده جامعه انسانی — را تضمین می‌نماید. به طور حتم زمانی به این هدف نایل می‌گردد که با بخش دیگرش یعنی دموکراسی پیوند ارگانیک برقرار نموده، هم صدا، همگام و همدست شود، زیرا که آنها مفاهیمی که در ماهیت نقض کننده دیگری باشند، نیستند؛ بلکه مکمل و ممد یکدیگر بوده هر یک در نبود دیگری به فاشیسم و استبداد فاشیستی، راسیسم و فجایع نژاد ستیزی، تئوکراسی و درج‌زدگی تمدن بشری و دیکتاتوری استحاله نموده تخریبات، صدمات و خساراتی جبران‌ناپذیر بر پیکر جامعه و جوامع همجوار و پیرامونی وارد می‌نماید. به مثل: در قانون اساسی افغانستان (تدوین و «تحبیب» شده توسط دست پروردگان امپریالیسم امریکا) که فاقد روحیه و ضابطه‌های سکولاریستی می‌باشد و به نابرابری‌های اسلامی در قالب قانون اساسی مهر قانونی کوبیده ریاکارانه و عوامفریبانه اعلام می‌دارد که رعایت هیچ یک از حقوق بشری نمی‌تواند ناقض اصول و قوانین اسلام باشد (نقل به مفهوم). دولت‌کرزی در هر زمانی که منافعش ایجاب نماید، نهادها، اجتماعات، احزاب، سازمانها و افراد آزاده، منتقد و متعرض به عملکردهای ضد ملی و ضد دموکراتیک این دولت دست‌نشانده را به اتهام رایج «کفر گوئی»، «الحاد»، «کمونیست»، «ضد اسلام» و امثال آنها می‌کشد، یا زندانی نموده مورد اهانت، آزار و شکنجه‌های روحی و جسمی

همگان منفعت آور می‌باشد. نویسنده خواست جدائی دین از دولت را در «کاروان» (شماره ۹۸) کار «خلقی، پرچمی، شعله‌یی، افغان ملتی، مرتد‌ها و گم‌رهان» دانسته اضافه می‌نماید:

«اگر دین از دولت جدا شود بازار فحشاء، فساد، رشوه، کلاه برداری، دزدی، غارت، بی‌بند و باری، قمار، میگزاری و صدها انحراف‌های اخلاقی دامنگیر ملت خواهد شد»

قبل از بررسی حکم «فیلسوفانه» کهگدای در زمینه جدائی دین از دولت به طور فشرده به سکولاریزم می‌پردازیم:

### سکولاریزم یعنی چه؟

آن میتودها و شگرد‌هایی که بتواند در آغاز پروسه ساختار قدرت و یا در تکامل بعدی آن به مثابه دولتی در حال ارائه خدمات اجتماعی در یک جامعه، دین را با تمام رگه‌های پیدا و پنهانش از تار و پود این ساختار بیرون کرده، و آن را ("محترمانه") به امر کاملاً خصوصی افراد مبدل نماید. و همینطور ادیان و مذاهبی را که در درون مرزهای یک کشور واحد در تقابل خونین قرار گرفته و موجب بحران‌ها و کشتار‌هایی در گذشته شده باشند و یا در آتیه وقوع آن را به انتظار بنشینند، تا سطح زیست‌باهمی و عدم تقابل آن ادیان و مذاهب ارتقاء داده گریبان توده‌هایی صلحجو، وحدت‌طلب و دارای عقاید مختلفه مذهبی را از چنگ پیشوایان بنیادگرا و تئوکرات‌های مستبد، منفعت‌پرست، ضدعلم و تمدن که در دولت نقش مستقیم داشته؛ همچنان کنیسه و کلیسا، مسجد و منبر و مدرسه — که توسط اسقف و کشیش، آخوند و ملا، مولوی و آیت‌الله، روشنفکران مسلمان نما و خریده شده، ژورنالیسم وابسته یا اجنت که در دولت نفوذ داشته باشند؛ رها سازد. و هیچ‌گاهی اجازه ندهد که ادیان و مذاهب؛ حتا لحظه‌ای در دولت، یعنی در بخش‌های قضائی، حقوقی، تعلیمی و تربیتی، فرهنگی و اجتماعی و ارگانهای امنیتی و نظامی (بلا

قرار می دهد . به نوشته صاحب نظری : « استوار نبودن دموکراسی بر ستون مرکزی آن ( سکولاریسم ) برای دولت ها همیشه راه نقض دموکراسی را با سلاح دین و مذهب باز نگهمیدارد » ، تا مخالفان و منتقدان را با این سلاح ذبح نموده از سر راهشان بردارند ؛ در نشریه «پیام زن» شماره ۵۹) مراجعه نمائیم چه بهتر .

آقای «کهگدای» نیز با افسان مستعمل و شکسته اش به « جلاپش » و « درخشش » این سلاح زنگار گرفته اشتغال داشته ، مغرورانه یک سلسله ارزشهای فرهنگی و اخلاقی جامعه جهانی را بی اهمیت و بی اعتبار شمرده ، علماء ، دانشمندان ، متفکرین ، نخبگان سیاست ، پیشوایان انقلابات جهانی ، نویسندگان آزاده و ژورنالیست های روشنفکر و متعهد و ضد تئوکراسی جهان را به باد دشنام گرفته مورد اهانت قرار می دهد (علت آن را در زیر عنوان بعدی مورد بررسی قرار خواهم داد) .

در مورد جدائی دین از دولت و «فساد ناشی از آن» علاوه بر ژورنالیسم توظیف شده و مزدور ، روشنفکران مذهبی وابسته و عناصر خادی قلم به دست مسلمان نما مثل عبدالکریم فارابی ، نیز جامعه بدون دخالت دین را جامعه « وحشت و دهشت » و « فاجعه آفرین » توصیف نموده مردم را از عواقب «تباه کن» آن هوشدار داده ، خطر از میان رفتن دین و مذهب را به مردم تلقین می نمایند و سکولاریسم را با شدت « الحادی» و « ضد دین» وانمود می سازند.

سکولاریزم ( درماهیت ) نمیتواند ضد دین باشد . رسالت ندارد جامعه را به نیندیشیدن نقادانه مذهب و تبعیت متعبدانه از احکام دین — البته در حوزه خصوصی افراد — مورد سرزنش قرار دهد. سکولاریزم ، اگر تبلیغ الحاد و برچیدن دین می بود ، جمهوری ترکیه ، که حاصل انقلاب ۱۹۲۳ به رهبری مصطفی کمال اتاتورک بود ، در درازنای اضافه از ۸۰ سال ضدیتش را به خاطر برچیدن دین و مذهب نشان می داد . اتاتورک با آنکه می گفت: « علم معتبر ترین رهنمود در زندگی است » و باور داشت که تمدن معاصر اروپا بر مفاهیم ، نهاد ها و ارزشهای سکولاریستی ، تعقل و

خردگرایی ، علوم و تکنالوژی مبتی است ، او هیچگاه از میان برداشتن دین را هدف نگرفت ؛ بلکه علیه منبع خرافات و آنانی که مانع تفکر و خرد اندیشی توده ها می شدند ، به مبارزه پرداخت . حال به قسمتی از نطق تاریخی و معروف وی که در همین رابطه — در اکتوبر ۱۹۲۷ — ایراد نمود توجه کنیم :

« آیا به توده های انسانی که به دنبال شیخ ها ، سید ها ، مرید ها ، درویش ها ، فالبین ها ، و نسخه نویسان و تعویذگران روانند و زندگی و سرنوشت خود را به دست آنان سپرده اند ، میشود به چشم انسان متمدن نگاه کرد. آیا به این انسان ها و نهاد ها که صد ها سال ماهیت ملت را در معنی نادرست آن نشان داده اند می شود اجازه داد که به زندگی خود در جمهوری ترکیه ادامه دهند؟ » ( « ترکیه تحت رهبری اتاتورک به یک جنگ رهائی بخش ملی ۱۹۱۸ — ۲۳ علیه استعمار... »)

بلی خواننده کاوشگر ، مصطفی کمال اتاتورک با آنانی که دین و مذهب را ملعبه و وسیله امرار زندگی طفیلی خود ساخته ( و به صورت اغلب در خدمت استعمار و امپریالیزم قرار داشتند ذهنیت جامعه را چون موم در میان انگشتان ناپاکشان به بازی گرفته بودند ، بی امان به مبارزه پرداخت ، نه علیه دین و مذهب ملت ترک و سایر ملیت های تابعه .

تاریخ تکامل سکولاریزم در کشور های اروپای سکولاریستی هیچ گاهی به حافظه ندارد که کشوری در آن قاره از مسیحیت به اتمه بیزم و الحاد استحاله نموده باشد ؛ اما دیده شده که اعمال ضد علم و تمدن ، ضد زن و ده ها نوع جنایت و خیانت و وطن فروشی و تعرض به ناموس مردم از جانب باند های اخوانی ، همچنان فعالیت های شبکه های جاسوسی غرب در افغانستان به طور بی سابقه در ۲۵ سال اخیر ( و هم اکنون در ۳۴ سال گذشته ) شماری از مردم را به ترک اسلام و پذیرش عیسویت وادار ساخت .

جناب «کهگدای» — که بدون منشی و سرمنشی ، خود فرمان هایش ، مثل تعیین والیان؛ وزیران؛ صدراعظمان؛ رؤسای پوهنتون ها ؛ قالب بندی و پیکره سازی قانون اساسی؛ ترکیب لویه جرگه؛ ساختار دولت؛ توظیف و

از اوصاف در خور ژورنالیزم مردمی، آزاد اندیش، و غیر وابسته بوده، با نگرش خردگرایانه نامہ نگاری به شدت در تضاد می باشد. در عوض خرافه را با مبالغه آرایش نموده ترویج می کند. به بهانه های مختلف به تبجیل شخصیت خود و اعضای فامیلش نیز می پردازد. اینک به بخشی از مضمونی که در مورد کرامات و کمالات « مرحوم احسان الله کهگدای پسر سر منشی ظاهر شاه و مأمور بلند پایه وزارت امور خارجه افغانستان — که درج صفحه دوم ستون چهارم شماره ۹۵ مؤرخه مارچ ۲۰۰۳ «کاروان» می باشد — توجه خواننده را جلب مینمایم :

« چونکه با کمال متانت و صداقت (مرحوم احسان الله کهگدای) در خدمت مسجد بود حتا شخصا مسجد ( « مسجد شریف قبا در شهر الامیدا») را جاروب مینمود و در نظافت و نگهداری مسجد سعی بلیغ بخرچ میداد. در ادامه این راه مقام روحانی وی بجایی رسید که شبی حضرت رسول اکرم (ص) را در خواب دید [\*] که به

عنوان رضایت از خدماتش با دست مبارک خویش وی را در جاروب کردن مسجد همراهی می کردند. چون از خواب بیدار گردید با تعجب مشاهده نمود که تا همان قسمتی که آن مبارک ( ص ) وی را همراهی کرده بود جاروب شده بود ... از خصوصیات بارز آن مرحومی دیدن خوابها و رویاهای نیک بود چنانچه اکثرا در خوابها ملائک و پیامبران و بزرگان دین را می دید که با او صحبت نموده و اورا مشورت میداند ... موصوف... با دم و دعا گویی اکثر درد ها و زخم ها را التیام می بخشید و در این امر مشهور عام و خاص بود »

[ \* ] همانطوری که جان محمد خان کهگدای (پدرگلان احسان الله کهگدای و شکرالله کهگدای ) را KGB زیر پوشش فراری و یا مهاجر به ولایت اندراب افغانستان فرستاد و موصوف برای دیدن خدا به کوه بچه ای بلند می شد و با خدایش راز و نیاز می کرد تا این که به " خدا رسید " و شروع کرد به دادن تعویذ و طومار به مردم ساده اندیش ما ... ]

تقسیم وظایف کشور های «کمک دهنده» به ساحات بازسازی در مناطق مختلفه کشور و اعطای مدال ها و نشان ها و القاب نوین به « قهرمانان » مجاهدش و امثال اینها را انشاء و بعد از توشیح، غرض اجراءات لازمه به دست «کاروان» می سپارد و بعد از اصدار فرمان مانند پادشاهی تازه به تخت عز و جاه جلوس فرموده، به لذت مطبوع دست می یابد — در اخیر از طریق اشراق و سماع چگونگی نظام آینده جهان را کشف نموده، بعد از جمعبندی اجزای تفکرات داهیانہ اش، آن را تئوریزه کرده، غرض اجراء به دست «کاروان» سپرده است. که این قلم اصل تیزس « تئوریسن روزگار» را در ذیل نقل نموده، ارزیابی و نقد آن را به خوانندگان وا گذار می نمایم :

« افغانستان که بخشی از یک جامعه بزرگ بشری است و باید بسوی جهانی شدن یعنی یک قانون اساسی جهانی که در آن فرمان الهی ( قرآن ) حکومت نماید و سپاه پاسدار صلح جهانی و یک پول (واحد) جهانی و یک نظام مردم سالار جهانی پیش برود « ( شماره ۱۰۲ مؤرخه ۲۰۰۴ «کاروان» تکیه از- توخی )

ژورنالیزم غیر وابسته و آزاد، خرد گرا، نقاد، پرسشگر، ژرف کاو، جامعه نگر، با شگرد سنجشگرانه هر رخداد و پدیده تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... را با ذره بین خرد مستقل و پویا و رها از پیشداوری های گمراه کننده و فتنه بر انگیز و توطئه گرانه و اتهام بستن های جاسوسانه می نگرد؛ زیرا که از خرد و اندیشیدن همه جانبه در شگافتن ریشه هر واقعه — چه در ساحة طبیعت بی انتها، چه در گستره جامعه جنبنده، و یا در فراخنای تفکرات انسان جوینده — روشنائی می گیرد. در هیچ شرایطی درآستان « خرد تابع»، تعبد و تعصب و خرافه های دلنشین و معتاد کننده سر تعظیم فرود نمی آرد؛ بل با این مقولات خرد ستیز به مبارزه برخاسته، دین را از ساختار های قدرت بیرون آورده، در عوض سکولاریزم را — که در نبودش دموکراسی بی محتوا ست — برای برپائی یک دولت واقعاً مردمی ترویج و تبلیغ می کند. ژورنالیزم کهگدای؛ اما عاری

کرزی و سایر کابینه نشینانش در همین ماه جاری ( می ۲۰۱۳ ) پرداخت شده .

روز ۲۹ سال جاری رابرت جلیارد ، رابط ویژه امریکا در امور یوگوسلاوی و... همچنین در زمینه ژورنالیستهای مستعد صربستان که جهت تعلیمات حرفه ئی به امریکا وارد شده اند توضیحاتی داد. و کورت ویمیر در برابر کمیته روابط خارجی سنای امریکا در ۲۶ فبروری ۲۰۰۴ جملات زیر را بیان داشت :

« به وجود آمدن رساله های آزاد ، مصون [ بخوان خریده شده از جانب CIA ، مثل نشریه "کاروان" چاپ امریکا ] در کشور های در حال توسعه حایز بالا ترین اهمیت برای منافع ایالات متحده است » ، « در کار خود شاهد هستیم که رسانه های مستقل در فشار آوردن به دولت های آنکشور ها و ایجاد بستر مناسب برای سرمایه گذاری خارجی ارزش کم نظیری دارند» ، « ... مثلاً رسانه های مستقل ( بخوان اجیر CIA صربستان با کمک USAID ( که بخشی از وزارت خارجه امریکا است - مترجم ) مردم را علیه میلو سوویچ بسیج کردند» [ \* ] ؛ « درخصوص شگافتن اسرار دولت ها هم عوض کردن وجدان قضات و مسؤولان بیش از تغییر دادن قوانین مؤثر است . اینهم از عهده برنامه های رادیویی و تبلیغاتی که امریکا رأساً تولید می کند ، ساخته نیست و به رسانه های محلی نیاز دارد »

[\*] - رسانه زرد کهگدای ، مانند رسانه های شرف باخته خادی - " افغانستانی " و ضد پشتون ، نیز در کار « بسیج » اقوام و عشائر کشور علیه ملیت شجاع پشتون که مورد خشم امپریالیسم روس ، به ویژه امپریالیسم جنایتکار امریکا قرار دارند ؛ تغییر هرچه زودتر نام افغانستان ؛ عضویتش در ناتو و ... و ... ؛ با بیشرمی عرق می ریزد [

#### ۱۰- ژورنالیسم وابسته ؛ تخریب رژیم ها و افراد :

به خاطر بیان روشنتر از وابستگی ژورنالیسم ، بخشهایی از ترجمه فشرده چند مقاله از چند نویسنده که توسط « رستم پور زال » ترجمه شده و زیر عنوانی که مترجم خود برای آن مقالات برگزیده ( « نشر و بیان به مدافع غیر وابسته نیاز دارد » ) و درج «شهروند شماره ۸۸۰ مؤرخ ۱۶ اپریل ۲۰۰۴ گردیده و مترجم نوشته « اسیتون ارالا نگر » که تحت عنوان «وابستگی روزنامه نگاران مستقل» که در نیویارک تایمز ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۰ چاپ شده را فشرده ساخته ، اینک قسمت های آن را در ذیل می آورم :

« یک سال و نیم پس از بمباران ۷۸ روزه صربستان توسط پیمان ناتو - که جناب «کهگدای» بنا بر خط حرکی داده شده تبلیغاتی ، « بقا » ی افغانستان را مشروط به عضویت در آن پیمان می کند - رقیب اصلی پربزندت میلوسوویچ ، امریکا و متحدین امریکائی آن هستند ، نه اپوزیسیون داخلی .

احزاب ، مطبوعات و رادیو های مخالف او از ناتو ده ها میلیون دلار گرفته اند تا در انتخابات این هفته شر او را بکنند ، من جمله تأثیر تلویزیون دولتی خنثی شود . قبل از بمباران امریکا سالانه تا ده میلیون دالر به اپوزیسیون کمک می کرد . درسال جاری این بودجه به ۲۵ میلیون دالر رسید ... واشنگتن به ژورنالیست های «مستقل» اطمینان داده که : ,, نگران نباشند چقدر خرج می کنند ، مبالغ کلانی در راه است ، ، «

[ با مطالعه این مطلب خواننده به یاد پولهای هنگفتی می افتد که سازمان CIA به «قهرمان مسعود» و اعضای باند «شورای نظار» روسی اش پرداخت ، تا در پیشاپیش تانکهای ارتش متجاوز امپریالیسم جهانخواار امریکا به رد یابی طالبان و القاعده - این ساخته های «سیا» - و مخالفین تجاوز آنکشور به افغانستان مشغول باشند و پولهای هنگفتی که CIA به



و حال مثالهای چند از نوشته «سارا ارمنی»:

« عملی کردن شعار و ادعای « آزادی فرهنگی » برای سازمان CIA ارزان تمام نشد. در طول هفده سال آغاز فعالیت آن ، حدود دو میلیون دالر خرج این ادعای تبلیغاتی گردید. « رادیوی آزادی اروپا » نیز به بودجه ای در آن حد نیاز داشت . برای چاپ و نشر مجلات ادبی - فرهنگی ، در خط سیاست خارجی امریکا ، هم به بودجه ای کلان احتیاج بود. سازمان «سیا» تنها در کشور های اروپائی آن زمان ، اداره و نشر حد اقل بیست مجله ادبی و فرهنگی را به عهده داشت ، از جمله چاپ و نشر مجله ادبی « تفسیر » ، « دیدار » ۱۹۹۰-۱۹۵۴ در انگلیس ؛ مجله « ماه » در آلمان غربی ؛ مجله « جلسه » در اتریش ؛ مجله « جستار » و مجله تاریخی - دانشگاهی به نام « تاریخ » ، مجله « پیش شرط های نظم جهانی » ، مجله « طراح » و چندین مجله دیگر.»

« بعد از پایان جنگ سرد در ۱۹۹۰ CIA ، قسمتی از آرشیف اسناد خود را بر روی خبر نگاران و محققان باز نمود و اطلاعات دست چندم یا اطلاعات سوخته ای را در اختیار آنان گذاشت [ همان کاری را که سازمان امنیت شوروی KGB بعد از فروپاشی آنکشور انجام داد - توخی ] هم زمان عده ای از باز نشستگان CIA شاغل در بخشهای مبارزات فرهنگی شروع به نوشتن خاطرات خود نموده یا با خبرنگاران رسانه های خبری از جمله BBC به مصاحبه پرداختند ... ».

« در واقع ، بخشی از سازمان CIA در لباس وزارت فرهنگ امریکا در سال ۱۹۴۷ برای دستکاری و انحراف فرهنگ کشور های دیگر ، در پنج قاره جهان آغاز به کار نمود. عملی کردن منافع و علایق خارجی دولت امریکا در سطح جهانی هدف این سازمان بود. طبق بعضی از اسناد بیرون آمده آنها حد اقل در ۳۵ کشور فعال بودند ، حدود ۱۷۰ بنیاد فرهنگی و یا بنیاد خیریه در کشور های گوناگون را حمایت مالی می کردند ، رادیوئی به نام «

[ و در کشور های آسیائی ، مثل افغانستان اشغالی که ملیونها باشند آن در خارج از مرز های کشور خود به سر می برند ، با همین حربه ، یعنی اجیر نمودن رسانه های خود فروش بیرون از سرحد و یا مهاجر ( مثل تلویزیون نور و ... ) هم می شود در وجدان « قضات » ، « مسؤولان » و کارمندان اثر گذاشت ] .

نشریه اکسترا ( مربوط سازمان انصاف و... ) شماره سپتمبر و اکتوبر ۲۰۰۰ خویش مطلب زیر را درج نموده است :

« داد گاه بین المللی برای یوگوسلاوی ( ICTY ) در روز دوم ماه جون ۲۰۰۰ اعلام کرد پس از ۱۱ ماه بررسی دلیلی نمی بیند در مورد بمباران صربستان توسط ناتو در سال ۱۹۹۱ پرونده ( دوسیه ) تشکیل بدهد درست پنج روز بعد از آن تاریخ سازمان عفو بین المللی ناتو را به نقض جدی قوانین جنگ متهم کرد و گفت که بمباران رادیو تلویزیون صربستان RTS در تعریف حقوقی جنایات جنگی می گنجد در این بمباران ۱۶ نفر زخمی و ۱۶ نفر ژورنالیست یوگوسلاوی کشته شدند. تحقیقات حقوق دانان کانادائی کریستوفر بلاک نشان داد که امریکا خلاف اساس نامه دادگاه ICTY که قبول کمک مالی جز از طریق سازمان ملل را ممنوع کرده ، ظرف یکسال هفتصد هزار دالر نقد و دو میلیون و سه صد هزار دالر تجهیزات به دادگاه بین المللی رسانده ... » ( بخوان رشوه داده تا جنایات ناتو را در یوگوسلاوی محکوم نکند )

« رسانه های امریکائی مثل CNN انکار نمی کند که چندروز پیش از بمباران RTS ، کارکنان خود را از آنجا دور کرد ؛ اما نخواست برای نجات جان همکاران صرب خود خبر را پخش کند، حتا بعد از کشته شدن ۱۶ نفر ( ژورنالیست ) ، کمیته مراقبت از روز نامه نگاران در نیویارک کشتار ۱۶ همکار خود به دست ناتو را در لست سالانه ژورنالیستهای قربانی خشونت در دنیا جا نداد . ».

خورده و بریده سابق نام برد. «اینیاتیسیو سیلونه» نویسنده کتاب معروف «نان و شراب»، «جورج اورول» نویسنده کتاب «مزرعه حیوانات» طبق ادعای همکاران سابق CIA، از اینگونه اشخاص هستند. معتاد نمودن عده ای دیگر از روشنفکران که ضعف اراده داشتند و یا مستعد بودند، نیز در دستور کار CIA قرار داشت. الکی کردن «ژان پل سارتر، سیمون دوبورا و جورج اورول» از آنجمله است. بعضی از آثار غیر انتقادی «برتراند راسل» و «بورخس» با بودجه و تبلیغات مناسب CIA چاپ و منتشر شدند. تفسیر، نقد ادبی و لادیمیر ناباکوف در باره پوشکین شاعر انقلابی روس، با آب و تاب فراوان در مجلات وابسته به CIA تبلیغ و ترویج می گردید. بعضی از آثار «حرمان هسه، باسترناک، ارنست همینگوی، سولژنیتسین، کافکا و اندره ژید»، از جمله دریافت کنندگان یا نامزدان جایزه نوبل ادبیات در حوزه فعالیت فرهنگی سازمان CIA در سطح جهانی تبلیغ می شدند، همزمان نویسندگان یا هنرمندان مخالف مانند «برشت، گورکی، نرودا، گویا، پیکاسو و ناظم حکمت» (و در گذشته جک لندن نویسنده معروف، اینشتین فزیکدان بزرگ جهان و...) مورد حمله قرار گرفته و یا سعی در گمنام کردن آنها می شد

نوشته «دستکاری در فرهنگ جهانی» سارا ارمنی «شهروند» شماره ۶۹۷ - تاریخ ۲۰ جولای ۲۰۰۲. [۱]

این قلم، اضافه می نماید که ناشران روزنامه ها، هفته نامه ها، ماهنامه ها، مجله ها و سایر رسانه های نوشتاری و...، وابسته و یا اجنت همزمان با فعالیت های سیاسی، استخباراتی (اطلاعاتی) و فرهنگی، همکاران قلمی خود را که دارای عقاید سیاسی مختلف بوده، با شیوه های گوناگون، من جمله افشای نام مستعار آنان به همدیگر و به نشرات رقیب؛ هکذا ابراز همسویی نظرات، بیان حرمت و ارادت، تعریف و تمجید ریاکارانه کتبی با نام مستعار و تأیید شفاهی مواضع سیاسی همکاران قلمی در صحبت های کاملاً خصوصی با هر یک به طور جداگانه و به ادامه آن ثبت آواز شان ...،

صدای آزادی اروپا» (RFE) باکمک ۲۹ فرستنده رادیویی و به ۱۷۰ زبان مختلف اخبار جعلی و یا واقعی پخش می نمودند. از دیگر فعالیت های سازمان CIA، بعد از سالها تلاش مستمر، نفوذ در انجمن قلم نویسندگان جهانی پن (PEN) بود. کمک مالی به چاپ و نشر آثار بعضی از نویسندگان غیر چپ یا طرفدار امریکا، معرفی و نقد آثار آنها در مجلات خودی و غیره، راه اندازی نمایشگاه های آثار هنری، برگزاری فستیوال های موسیقی مدرن غیر انتقادی و غیره از دیگر فعالیت های آن سازمان بود. انبار اسلحه و مهمات سازمان CIA شامل اسلحه های فرهنگی نیز بود. روزنامه، مجله، کتاب، کنفرانس، سمینار، نمایشگاه، کنسرت، اهداء جایزه و غیره... سازماندهی مخفی «سیا» برنامه هائی برای گروه ها و انجمن های جوانان، سندیکاهای کارگری، عضو گیری در دانشگاه ها، راه انداختن سازمان های انتشاراتی و مؤسسات خصوصی نیز می شد. [۱]

«سازمان CIA از میان گروه های شغلی مانند: نمایندگان مجلس، استادان دانشگاه، رهبران دانشجویی، دیپلماتها، قضات، وکلاء و سایر تحصیلکرده های اکادمیک که در کارخانه های فکر سازی مشغول هستند، نیز عضو گیری می نمود. CIA سخنرانی های علمی - اجتماعی راه می انداخت، در چاپ و نشر آثار روشنفکران غربی که ضد امریکائی نبودند سرمایه گذاری می نمود، نمایشگاه هنر افتتاح می کرد، صاحب یک آژانس خبرگزاری مهم بود که در هنگام مناسب اخبار جعلی پخش میکرد...»

[۱] و رسانه های زیادی - در شرایط اشغال کشور ما توسط امپریالیسم جنایتکار و غارتگر امریکا و شرکاء - چون سایت استخباراتی (اطلاعاتی) چند بعدی "شورش" از جانب صادق ظفر (پولاد گر) که در خارج از کشور از ساختن و پرداختن هیچ نوع جعلیات و اتهامات و توطئه و افتراء علیه وحدت ملی، علیه ملیت دلیر و آزادی دوست پشتون و علیه انقلابی های تثبیت شده در جنبش انقلابی کشور دریغ نمی ورزد [۱]

«از جمله افرادی که آگاهانه یا ناخود آگاه مورد سوء استفاده قرار گرفته یا در خط تبلیغاتی فرهنگی «سیا» افتادند: میتوان از سوسیالیستهای سر

« ... در مجمع عمومی ساز مان ملل متحد . بهترین فرصتی بود که می بایست استاد ربانی صدای ملت مظلوم مارا برای آزادی و آبادی افغانستان به گوش جهانیان می رسانید و به جنرال پرویز مشرف حاکم نظامی پاکستان اجازه داده نمی شد که از چگونگی نظام سیاسی در افغانستان حرفی بر زبان بیاورد . خانه محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران آباد که در مجمع عمومی سازمان ملل از حق ملت مظلوم افغانستان بدون مداخله خارجی ، برای تعیین سر نوشتش دفاع کرد . »

« اعلامیه نویس » بی تردید می فهمد که جمهوری جنایتکار اسلامی ایران بدترین دشمن تمدن و فرهنگ و قاتل نهایت وحشی دهها هزار زندانی و هزاران تن متعلم و محصل ایرانی بوده و مداخله بسیار خونبارش در افغانستان - در دو دهه اخیر و هم اکنون - کمتر از مداخله پاکستان در کشور اشغال شده ما نبوده است . با آن هم بدون شرم و بی باکانه [ بر وفق خط حرکی داده شده از جانب خاد که در پیوند تنگاتنگ با سازمان امنیت روسیه FSB می باشد ] به ستایش یک تن از قاتلان مردم ایران یعنی خاتمی پرداخته وی را مدافع ملت مظلوم افغانستان قلمداد می کند ، تا مورد توجه آن دولت منفور قرار گیرد و یا این که از این پروسه ( جلوه گری عبور پیروز مندانه نموده ، درعمل در خدمت سیاست مداخله گرانه آنکشور در افغانستان قرار گیرد .

از خوانندگان تقاضا می شود که به بخشی از نامه رشید . الف از کویته پاکستان در مورد مداخله ایران در کشور ما که عنوانی « شهروند » و « پیام زن » روانه شده ، در ذیل توجه نمایند:

« ... و آقای رضا دقتی ضمن ارتباط نزدیک با « جمعیت اسلامی » درست همانند نماینده ارشد و خاص الخاص ربانی و فهیم و قانونی و حفیظ منصور و داکتر حق شناس و چکری و امثال آنها عمل کرده ، با همدستی فرانسویان مشتاق « سردار نابغه مسعود » تمامی مطبوعات تابع جنایتکاران فوق الذکر را زیر پوشش پولی و اطلاعاتی گرفته و از راه های گوناگون مبالغ هنگفت پول به خزینه مشبوع ربانی و فهیم میریزد . او همراه محسن

نویسندگان را با هم در تقابل قرار داده ، مضامین و نوشتار های آنها را از بستر اصلی ( مبارزه علیه امپریالیسم ، استعمار و دولت ها دست نشاندۀ و ارتجاع ) انحراف داده شیرۀ مغز آنها را در نقد و انتقاد از همدیگر می مکنند .

## ۱۱- جلوه نمائی به خاطر کتمان هویت و وابستگی های بعدی:

KGB شوروی سابق یا FSB روسیه کنونی هم بنا بر مقتضیات منافع امپریالیسم روس در اساس مانند سازمان « سیا » در حوزه های نفوذش ، یا خارج از آن عمل می نماید . مخالفان را به اشکال مختلف ، از تطمیع تا تهدید و ترور شخصیت فرهنگی یا فیزیکی و یا گماردن به مقام های بلند دولتی و... ، از بستر تبلیغات علیه آن کشور بر می دارد و عوامل پیدا و پنهانش را با طرق متنوع هویت ادبی - فرهنگی بخشیده از سطح پائین یک فرد عادی ؛ حتا گمنام ، تا اوج شهرت و محبوبیت یک « دانشمند » و « فیلسوف » ، [مثل احسان طبری در ایران ] ، « محقق » ، « پژوهشگر تاریخ و فرهنگ و... » ، « شاعر » ؛ حتا « شاعر ملی » ، « ژورنالیست » ، « مائویست » و... بالا کشیده ، زمانی هم واژگان علمی ومذهبی ، مثل داکتر و انجنیر و الحاح ، را پیشوند نام شان می نماید و به آنان آزادی عمل هم داده می شود ، تا بر وفق شرایط و حالات بتوانند با راه انداختن نشرات ، رادیو ، تلویزیون ، مجله ، سایت و یا توظیف شده ها در بخش های دیگر ، با تعریف و توصیف از اجیران تفنگ به دست رژیم های مورد نظر روسیه خودشان را در معرض دید و جذب آن رژیمها و سازمانهای اطلاعاتی ، مثل سازمان CIA ؛ « واواک » ( ادامه « ساواک » در ایران ) ؛ آی اس آی ؛ MI6 ( دستگاه استخبارات انگلیس ) و دستگاههای استخبارتی اسرائیل ( "موساد" ) ؛ عرب سعودی ( "المخابرات العامه" ) و امثال آنها قرار دهند . آقای شکرالله «کهدای» درصفحه ۸ «کاروان» شماره ۸۹ مؤرخه اول دسمبر ۲۰۰۱ «اعلامیه» شماره نهم « بنیاد »ش را منتشر نموده و به این طریق خواسته توجه جمهوری اسلامی را به خود معطوف دارد:

ها در برگماری یا سرنگونی افراد سیاسی، مثل داکتر مصدق زنده یاد در ایران، صرف جنبه برانگیزاننده داشته، نه نقش تعیین کننده.

در مورد جلوه نمائی دیگر آقای «کهگدای» در برابر امپریالیسم امریکا، مراجعه می کنیم به بخشی از سر مقاله ایشان مندرجه شماره ۹۰ «کاروان» مؤرخ اول جون ۲۰۰۲:

«ناشر این ماهنامه در دانشگاه [جناب کهگدای از کار برد واژه بسیار دوست داشتنی و مورد قبول اکثریت مردم افغانستان، یعنی پوهنتون و سایر کلمات و نامهای پشتو به خاطر نفرتی که از این زبان ملی دارد و هم به خاطر خوش خدمتی به جمهوری اسلامی ایران و تاجکستان روسیه، اجتناب می ورزد - توخی] کابل خودمان و در سالهای تجاوز ستمگرانه روسیه بلشویک، باهمر زمان در بحث ها و ارزیابی های مان، طرفدار بسر قدرت بودن عقاب ها (حزب جمهوری خواهان) در کاخ سفید ایالات متحده بودیم که مردمان قاطع، مصمم و جدی و یکطرفه کننده اند و هر بار که افغانستان از چنگ تجاوز گران خارجی آزاد گشته، حزب جمهوریخواهان امریکا در کاخ سفید بسر قدرت بوده و یار و همکار افغانان برای آزادی شان»  
«یا به سخن دیگری با تولد دوباره ملت افغانستان و کسب دوباره ی آزادی کشور هم از چنگ روسیه بلشویک و هم از چنگ تروریستان، یاری و همکاری موثر و قاطع حکومت جمهوریخواهان ایالات متحده را در ۲۰ سال پیش برهبری رئیس جمهور رونالد ریگان و حالا برهبری جورج بوش گرمی میداریم...» (تکیه از - توخی)

متن فوق صرف نظر از اغلاط املائی آن از وضاحت کامل در شناخت و معرفت منطقی از نویسنده به مثابه عنصر وابسته به «سیا» و یا درآستانه وابستگی؛ برخوردار است. این شیوه استدلال، نمایشگر استحاله یک اجنت خاد خارجی وابسته به روسها به دم و دستگاه امپریالیست های امریکا می باشد!!

از اینرو نباید وقت خواننده را در ارزیابی از ستایش نامه فوق کهگدای تلف کرد. و؛ اما نکته مورد نظر این قلم، تبیین فشرده شیوه در معرض دید و

مخملباف در حقیقت یک «وزارت ارشاد» در کابل ایجاد کرده تا خمینی افغانستان یعنی «قهرمان ملی احمد شاه مسعود (رح)» را به هر قسمی شده به عنوان پیشوا و مرجع و مراد و متکای ایدئولوژیک و سیاسی در ذهن مردم ما پیچکاری کند. او خیلی بیشتر از یک وزیر صلاحیت و نفوذ دارد. خلاصه او برای حال و آینده کشور ما بسیار بسیار خطرناکتر از جمله چند جاسوس رسمی رژیم ایران به شمار می رود. یکی از مرکز های علنی کار او دفتر «آئینه» در قلب شهر کابل است که به صورت کانونی «فرهنگی و هنری» جهت جلب و جذب جوانان در خدمت خاد فهیم و قانونی و دار و دسته آنان فعال می باشد. («شهروند» صفحه ۵۵ شماره ۸۷۴ - ۲۶ مارچ ۲۰۰۴، «پیام زن» شماره ...).

اینک نظر «سیاستمدار معاصر» آقای «کهگدای» را در زمینه «نقش BBC لندن در تغییر دولت ایران از رژیم شاهی به جمهوری» (مندرجه شماره ۹۴ «کاروان»)، یا شکل دیگری جلوه نمائی و جلب توجه یک کشور استعماری، با ارج گزاردن به قدرت رسانه ای اش در تغییر رژیم ایران، در اینجا می آورم:

«من این حرف را می گویم که روح الله خمینی را رادیوی لندن از بغداد به فرانسه برد و از آنجا دستور هایش را برای ملت ایران پخش کرد و سر انجام همین بی بی سی لندن بود که با سخن پراگنی هایش شاهنشاه ایران را از ایران فرار داد و امام خمینی را به ایران آورد»

آقای «کهگدای» که همیشه خود را «مبتکر، ژرف اندیش، کاوشگر» و «سیاستمدار» بی همتا می شمرد، یا خود را به عمد از درک این امر عاجز نشان می دهد و یا واقعاً نمی داند که امپریالیسم و استعمار در دگر گشت های سیاسی کشور های مورد نظر، آنگاهی که پای عاملش در میدان بازی سیاسی از حرکت باز می ماند، از میان عمال پنهانی اش، که سالها قبل در آموزش و پرورش شان صرف مساعی کرده؛ یکی را بر گزیده وارد میدان بازی... می نماید (در ایران خمینی و در کشور ما خالقیار، غفورزی، مسعود و فهیم نمونه بارز و آشکار چنین عاملینی می باشند). البته تبلیغات رسانه

زمین زد و آستان آن خاین ملی را بوسیدند. زمانی که امپریالیسم غارتگر امریکا به کشور ما تجاوز کرد، آرزوی دیرینه وی ( اشغال افغانستان توسط امریکا ) به حقیقت پیوست. زمانی که ژورنالیست کهنه کار خادی وارد خاک امریکا شد، بر آستان آن کشور بوسه زده « عشق دیرینه » اش را به سردمداران امپریالیست آنکشور ابراز نمود و با تضرع از آنان طلب نمود تا وی را منحیث مداح و آرایشگر سیاست های تجاوز گرانه شان بپذیرند.

و حالا به مقایسه پرداخته توجه تانرا به قسمتی از مقاله دوست ارجمندم زنده یاد **داکتر محمود گودرزی**، ژورنالیست آزاده، متفکر و نویسنده نستوه و نامدار کشور همسایه ما ایران، که به ضد اشغال افغانستان و عراق توسط امپریالیسم امریکا و افشای سیاست های استعماری آنکشور و شرکاء، همچنان سیاست های امپریالیسم روسیه، ایران، پاکستان، عربستان... همینطور باند های بنیادگرا در افغانستان و در منطقه و سایر مسایل جهانی به طور مسلسل در نشریه قاره ئی «شهروند» چاپ تورنتو می نوشت؛ جلب می نمایم:

« ... آقای "رابرت نواک" روز نامه نگار دست راستی عضو فکر انبار مشهور " امریکن انترپرایز انستیتوت " دیدگاه یک سناتور جمهوری خواه را بی آنکه از او نام ببرد بدین گونه بیان کرد: ,, ما افغانستان را با بمباران به یک پارکینگ عمومی بدل خواهیم کرد ,, این در اصطلاح ما فارسی زبانان یعنی ما آن را با خاک یکسان خواهیم کرد » ( «شهروند شماره ۶۲۰» ).

## ۱۲- تناقض در گفتار، تضاد میان حرف و عمل:

آقای «کهگدای» — که قرار چشمدید تعدادی از زندانیان مبارز، من جمله استادان و محصلین پوهنتون ها در زندان پلچرخی، آنگاهی که در جمع کندهاری ها می خزید، خودش را «قندهاری تبار کابلزاد»، وزمانی که در حلقه «جمعیتی» ها می نشست، از تاجیک بودنش دم می زد و خودش را «جمعیتی» معرفی می نمود. و در حلقات اقوام دیگر به گونه

جذب شبکه های اطلاعاتی غرب قرار گرفتن همچون ژورنالیست ها می باشد، که با ناز و کرشمه و ستایش های بی پایه؛ جلوه گری و بازار یابی می نمایند.

هرگاه بپذیریم که پروسه وابستگی آقای کهگدای از جانب «سیا» به پایان خود نرسیده؛ در چنین حالتی وی می خواهد با تأکید بر طرز نگرش اش مبنی بر: ستایش و جانبداری برده گونه از لشکر کشی امپریالیسم امریکا به افغانستان و تقاضای هر چه زودتر عضویت افغانستان به پیمان تجاوزگر ناتو؛ مخالفت شدید توأم با اهانت به اندیشمندان و صاحب نظران سکولاریست و طرفدار سکولاریزم؛ نفرت از آنهایی که باسیاست اشغال و کشتار مردم بسیار کوبیده شده و بی دفاع افغانستان و عراق توسط ارتش امپریالیسم جنایتکار و غارتگر امریکا؛ مخالفت می ورزند، به همگان تفهیم نماید که مرامش از تأیید مکرر موارد تذکار یافته فوق، جلب توجه مقام های دولتی امریکا به خاطر کسب عضویتش در سازمان «سیا»؛ ازسوی دیگر بی اثر نمودن نوشتار های افشاءگرانه در مورد خودش [ توسط دانشمندان و عناصر ملی و مبارز و زندانی شده، در سالهای تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی که شاهد عینی کارنامه های سیاسی و اطلاعاتی، یعنی جاسوسی وی منحیث عضو مهم و فعال خداد در کومه قفلی های مرکز خداد و زندان پلچرخی بوده اند ] نمی باشد؛ بلکه باور و اعتقادش به امریکا پیشینه دیرینه داشته و از یک ربع قرن بدینسو عشق «رونالد ریگان» ها و «بوش» ها را در دلش جای داده و به نیروی همین عشق بوده که «کاروان»ش را به سرمنزل مقصود ( کالیفرنیا ) رسانیده است. [ «زندان پلچرخی» اثر داکتر روستار تره کی؛ «پیام زن شماره ۴۰ جولای ۱۹۹۵؛ مجله «آئینه افغانستان» شماره ۹۲ و ۹۳؛ «مجاهد ولس» شماره ۱۷۴ سال ۱۹۹۲].

بلی خوانندگان با احساس و آزاده، این بود نظر یک «ژورنالیست» سابقه دار که در دوره ظاهر شاه، کلان خانواده فرستاده شده شان توسط روسها ( جان محمد خان کهگدای و پسرش نورمحمد خان کهگدای )، در پیشگاه آن شاه خاین زانوی خدمت ( در ادارات استخباراتی دولتش ) بر

پلید خاد ، صرفاً یکی دو تناقض [طور معروف « مشتم نمونه خروار » ] را برگزیده در ذیل می آورم .

زیر عنوان « دهلی مرکز فعالیت های ضد روسی » چنین می خوانیم :

« ... تا یک سالی که در دهلی ماندم با نمایندگی های حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و... تماس نزدیک داشتم ... به خاطر جهاد فی السبیل الله و آزادی وطنم با آنها از دل و جان تا آنجا که از توانم پوره بود ، همکار بودم ... محترم علی خان آمر دفتر نمایندگی حزب اسلامی حکمتیار در نیو دهلی شخصیت بسیار با وقار بود و چون پیش دفتر نمایندگی پناهگزیان ملل متحد در دهلی اعتباری زیادی داشت و حتا بدون نوبت و اجازه پهره داران میتوانست بسیار باسانی پیش رئیس دفتر پناهگزیان ملل متحد رفت و آمد داشته باشد » ، « استاد بصیر آمر دفتر نمایندگی جمعیت اسلامی در نیو دهلی که اهل بدخشان بود و یک شخص بسیار مهربان بود با مهاجران مناسبات بسیار دوستانه داشت... » ( صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵ همان کتاب ) ،

تکیه روی کلمات از توخی بوده ، نمی خواهد از کارنامه های بسیار بسیار ننگین، مفتضح و رسوای سیاسی و جنائی علی خان خلقی ( خادی شده ) و باندش ، هکذا « استاد بصیر » سازائی ، عضو خاد و باندش در هند ( دهلی )

[\* - از ص قبل ] این قلم و دوستان می دانند که آقای حشمت خلیل « غبار » بنا بر کدام انگیزه و علت ، در مورد کتاب کهگدای چنین ابراز نظر فرموده اند: « باین کتاب گوهری دیگری در گنجینه تاریخ افغانستان افزود گردید . حشمت خلیل غبار » - « کاروان » شماره ۹۳ صفحه ۱۱ ، این نظر به اصطلاح "عالمانه" و " تاریخ شناسانه" ایشان در شماره ۹۴ کاروان صفحه ۱۱ هم چاپ شده است . این قلم در مجال دیگر انگیزه و علت تعریف و تمجید حشمت خلیل غبار - این هوادار مخفی مانده ببرک کارمل - را تشریح و به نقد خواهیم کشید ]

دیگر، اغلباً در گفتارش تناقض و اکثراً در میان حرف و عملش تضاد به مشاهده می رسد . به چند مثالی در زمینه بسنده می نمایم :

« آن عده مطبوعات نفاق افکن افغانی که... سالهاست که از روی دناوت و تبعیض گرای برقهрман ملی افغانستان یعنی احمد شاه مسعود، الحاج اسماعیل خان و عبدالرشید دوستم می تازند. گناه احمد شاه مسعود و اسماعیل خان این است که تاجیک و فارسی زبان استند و گناه دوستم هم اینکه اوزبیک است ورنه اینها گناهی ندارند که اینهمه دشنام داده میشوند و کاریکاتور توهین آمیز شان در رسانه های گروهی ابلهان تبعیض گرا چاپ میشود.» (صفحه ۴ شماره ۱۰۱ «کاروان» )

شما خوانندگان دقیق و نکته سنج می توانید کارتون «قهрман» مورد نظر آقای «کهگدای» ، یعنی دوستم « گلم جم » و شرکاء را که در صفحه ۱۶ همان شماره (۱۰۱) «کاروان» چاپ شده، مشاهده نمائید ( شاید جن ها از دست لاف و پتاق و وزیر سازی و « فرمان » بازی های ایشان به تنگ آمده کارتون دوستم را در همان شماره به زیر چاپ برده باشند! )

آقای «کهگدای» ، به خاطر اخذ لایسنس مسلمانی و... ، از « قهرمانان » جهادی ، « سفرنامه » حج اش را تحت عنوان ( « ای قوم به حج رفته » ) در شماره ۱۰۱ «کاروان» حمل ۱۳۸۲ صفحه ۳ منتشر نموده ، در متن « سفرنامه » ، خودش را از لحاظ اتنیکی : « این عاجز نیز قندهاری تبار کابلزاد است.» یعنی قندهاری خوانده و در همان شماره ( پایان صفحه ۹ ) به اصطلاح « پارچه ابلاغ»ش را به مثابه سندی ( گویا ) ضدیتش با دولت دست نشانده شوروی منتشر نموده است . موصوف ملیت خود را به هیأت « محکمه اختصاصی انقلابی » تاجیک بیان کرده ، چنانچه وطن فروشان « محکمه...» در «پارچه ابلاغ» اش تاجیک نوشته اند.

حال از « اثر » ش ، یعنی « افغانستان در چنگال خونین کمونیزم » [\* - در ص بعد ] یا به بیان رساتر واقعیت لاطائلات نامه پر از حب و بغض ، لعن و لجن ، نژاد ستیزی وافتراق گرائی ملی ، ریب و ربوه ، کذب و دروغ و ؛ اما تطهیر و توصیف وابستگان دربار ، « ضبط احوالات » به خصوص اعضای

در حزب اسلامی ( خسربره فرید مزدک جاسوس شناخته شده روس ) عملی می گرد .

اختطاف ؛ ترور ؛ سرقت زیورات و پول نقد و اموال مهاجران ؛ ازدواج های اجباری ؛ جعل اسناد ( پاسپورت ، ویزه ، نکاح خط ، طلاق خط ، پارچه امتحان ، سند فراغت مکتب و پوهنتون ، «پارچه ابلاغ» زندان پلچرخ ) ؛ « اخاذی » ( پناهندگان تازه وارد را با جبر و زور به دفتر حزب در دهلی جدید آورده بعد از ضرب و شتم پول و اشیای قیمتی آنها را تصاحب می کردند ) ؛ اذیت و آزار مهاجران و به هم زدن محافل خوشی و عروسی آنها به بهانه « ساز و رقص در اسلام نارواست » ؛ « لباس های خانمها مطابق شرعیت اسلامی نیست » ؛ قاچاق انسان و مواد مخدره ؛ اخذ پولهای مهاجران به بهانه انتقال آنها به کشور های غربی و رها کردن آن بیچارگان در میدان های هوایی نیپال ، تایلند و سایر کشور های آسیایی ؛ جمع آوری اخبار و اطلاعات ؛ من جمله اطلاعات در مورد گذشته سیاسی مهاجران و چگونگی عملکرد های سیاسی آنها در هند ؛ به اعضای با صلاحیت و غیر هندی تبار سازمان ملل متحد ؛ همچنان به اعضای با اعتبار سازمان ضد اطلاعات هند که در دفاتر ملل متحد در دهلی جدید به سمت کارمند دارای صلاحیت های اجرائی بودند و مهاجران را به شدت تحقیر و بسیار اذیت می کردند ؛ که تداعی نام اینها تا هم اکنون ذهن و خاطر اکثریت مهاجران آن وقت را به شدت ملول و مکدر می سازد ) ؛ همینطور ارتباط با خاد نجیب — که در پیوند تنگاتنگ با سازمان ضد اطلاعات هند قرار داشت — شامل کار و بار این نمایندگی در هند بود .

« حزب اسلامی به خاطر از بین بردن حریفان خود با خاد معاهدات و پروتوکول های بی شماری امضاء کرده است که از هیچ کسی پوشیده نیست . همه به یاد دارند که چگونه گلبدین به افراد خود دستور داده بود که در صورت عدم توانائی مقابله با گروه های دیگر مجاهدین ، به عساکر دولتی پیوسته و پناهگاه های مجاهدین را به آنان نشان دهند »

سخنی به میان آرد . فقط تناقض و تضاد را نشانی نموده آن را در مرکز دید خواننده کاوشگر مسایل افغانستان اشغال شده می گذارد . باز هم ببینیم که در صفحه ۱۵۳ همان اثر (لاطائلات نامه اش ) چه نوشته شده :

« گلبدین حکمتیار ... از حمایت کلی پاکستان و حتا جهان غرب به سرکردگی ... امریکا نیز برخوردار بود ... آی اس آی شخصیت های سر شناس و آنهایی را که به درد جامعه فردای افغانستان برای باز سازی می خوردند ، سر به نیست میکرد و همین طرح افغان دشمنانه پاکستان بوسیله آقای حکمتیار عملی میگردد . آقای گلبدین صد ها و حتا ... هزاران نفر را بدون گناه و ناحق شبانه با کش کردن ریسمان از دو طرف گلویش می کشت و در خریطه های پلاستیکی می انداخت و می برد ... جنایات وقتل و آدم کشی حکمتیار بدتر و خشن تر از جنایتکاران خلقی و پرچمی بود . راکت باران کابل و ویران کردن شهری به زیبایی کابل ... به وسیله همین آقای حکمتیار بشمار میرود »

« کهگدای » با درک این واقعیت ملموس و روشن که حکمتیار جنایتکار و تروریست و اجنت است و شخصیت های ملی و سر شناس افغانستان را در پاکستان ترور می کرد و هزاران تن بیگناه را با ریسمان خفه میکرد ، با آن هم با یک تن از افراد زبده و مورد اعتماد این خون آشام ، یعنی علی خان در دهلی جدید خیلی ها نزدیک شد و تا آنجا که از توانش پوره بود از دل و جان (طور اخص) با وی وسایر اعضای نمایندگی حزب اسلامی در دهلی همکاری نمود .

نماینده منفور حزب اسلامی کدام تافته جدا بافته ای نبود . این نمایندگی در بافت اصلی حزب اسلامی شامل بود و رکنی بسیار مهمی بود از ارکان آن حزب آدمکش و خاین درهند ، که حکمتیار ، این جنایتکار عجیب که فقط مسعود ، دوستم و مزاری و ملا عمر همسانش بوده می توانند ، توطئه های تروریستی و طرحهای شیطانی اش را در هند توسط این نمایندگی ( در رأس علی خان خلقی نفوذی خاد آمر حزب اسلامی و معاون استخبارات آن آمریت در دهلی ، مشهور به " معلم ستار " نفوذی خادی

«کهگدای» به سببی از نزدیکی با وی اجتناب نکرد که نامه سفارشی خاد نجیب را در جیب داشت. دل پر بود، بی هراس و بی واهمه با نمایندگی باند های اخوانی به ویژه باند حکمتیار در دهلی جدید ارتباط — در ظاهر فی سبیل الله — قایم کرد و تا حد توان از دل و جان در خدمت آنان قرار گرفت. و از حمایت، رهنمود و مساعدت های... نمایندگی باند های اخوانی در هند مستفید گردید.

### ۱۳- سخن آخر؛ اما ناتمام:

آقای «کهگدای» — که خودش را «بزرگ» خانواده می پندارد — نفرت بسیار شدیدی که از ملیت پشتون و زبان آنها دارد، نمی خواهد که این ملیت غیور، جنگاور، آزادی پرست و مبتکر احیای مجدد افغانستان، در ساختار قدرت (حتا قدرت دست نشانده کنونی که محکوم تاریخ است) نقشی داشته باشند.

متکی به برداشتهائی که در مورد آقای «کهگدای» و ژورنالیزم وی، که در متن این نوشتار ارائه شد و به یقین که خواننده دقیق پای آن صحنه خواهد گذاشت؛ می توان گفت که ایشان با وابستگی های چند جانبه ای که دارند در ساختار قدرت در افغانستان نقش دلال سیاسی چند جانبه (روسیه فدراتیف، امریکا، تاجکستان و ایران) را ایفاء می نمایند؛ ولی تمنیات باطنی جناب شان، که با خواست امپریالیزم روس همگون می باشد، این است تا، تاجیکیزم آنطرف دریای آمو، که به همین تازگی ها پیمان نظامی با روسیه امضاء نموده و همیشه سر در آخور روسها دارد؛ همراه با عمال روسیه مثل «شورای نظار»، خاد، شبکه های استخبارات روسیه و قلم به دستان افغان KGB جدا از آنها در افغانستان و در خارج از کشور، همچنان اجنت های جمهوری اسلامی ایران مثل رضا دقتی، محسن مخملباف، چنگیز پهلوان ...، و وابسته های «وحدتی» آنان در آینده این

[ از مصاحبه مجله اقتصاد با سحر صبا مسؤول روابط خارجی «راوا» مندرجه شماره دوم آن مجله، ماه مارچ - اپریل ۲۰۰۳ ].  
«استادبصیر» سازائی نماینده «شورای نظار»، عضو خاد زیر پوشش نمایندگی جمعیت اسلامی نیز کمتر از علی خان نبود (که اجازه داشت بدون نوبت و تلاشی و هر وقت و زمانی که می خواست، می توانست به آسانی به دفتر ملل متحد، که شدیداً تحت حفاظت پولیس بیرحم، پر عقده و رشوه ستان هند قرار داشت، داخل شود).

و باز هم نکته دیگر از جناب «کهگدای» را در ذیل می خوانیم:  
«... در مواقع اتحاد و نزدیکی حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، این دو تنظیم به هواداران نمایندگی سه گانه («حرکت انقلاب اسلامی»، «جبهه ملی اسلامی» و «نجات ملی») اجازه اشتراک در تظاهرات و همراهی با خود نمی دادند» (صفحه ۱۶۵ همان کتاب)  
این «اتحاد و نزدیکی» نمایندگی های هر دو حزب مزدور و جنایتکار در دهلی، ریشه در ارتباط آنها با خاد نجیب، همچنان سازمان ضد اطلاعات هند داشت؛ ورنه همگان به این امر آگاهند که اعضای هر دو باند چپاولگر و بی نهایت ضد زن (هم در داخل کشور، هم در پاکستان) به مجرد رویا رویی، همدیگر را چون ددان گرسنه می دریدند و اگر فردی با یکی از این باند ها «ازدل و جان و تاحد توان» همکاری می کرد و در عین زمان می خواست دل طرف دیگر را نیز (به شیوه «کهگدای») به دست آرد، به طور یقین و بدون دغدغه خاطر، چنین فردی به نام جاسوس و مخبر جانب مقابل شقه شقه می شد؛ اما جناب «کهگدای» با تمام این «تنظیم» ها ارتباط بسیار بسیار «دوستانه» برقرار نمود و با آنها «از دل و جان و با تمام توان همکاری» کرد.

آقای «کهگدای»، اگر پیوند ارکانیک با خاد نمی داشت و (به فرض) به مثابه یک مبارز به ضد تجاوز سوسیال امپریالیزم روس، قبل از زندان، در زندان و بعد از حبس، مبارزه می نمود، هیچگاه با علی خان نزدیک نمی شد، تا مبدا صدمه ای از جانب این جنایتکار متوجهش گردد؛ اما آقای



ساختار نقش تعیین کننده و دایمی داشته باشند ، که در این راستای ننگین با تمامی نیرو چهار اسپه روانند و به افت و سقوط حتمی و غیر قابل اجتناب ؛ نمی اندیشند . ❏

### پایان

### توضیحات

[ ۱ ] - عطف به محراق التهایب شاکرد کشتمند و تا مغز استخوان ضد پشتون ، یعنی صادق ظفر ( گرداننده سایت " شورش " ) که به آرزوی پانهادن به درب قصر رویائی اش به "شورش" درتنگ واین سرخ هالندی پرداخته به پرولتاریا و سایر زحمتکشان خلق بسیار شجاع پشتون که هم اکنون زیر ضربات خونبار طبقات حاکمه جنایتکار بیشتر از ۴۰ کشور متجاوز قرار دارند ، در نوشته اش این چنین اتهام می بندد :

« در حال حاضر ملیت پشتون { به شمول کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان } در افغانستان ملیت ستمگر است . پروژه های عظیم زراعتی مانند فرم های هده ، غازی آباد و نهر ها و کانالهای آبیاری و زمین های زراعتی درجه اول وجلگه های سر سبز افغانستان نیز به ملیت پشتون {به شمول کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان } تعلق دارد »

هرگاه چنین مضحکه ای را برای یک لحظه زودگذر، ناشی از اجرای سیاست نفاق افکنانه بین ملیت های با هم برادر کشور تفسیر و تعبیر نمائیم این فورمول قوم پرستانه ضد کمونیستی وی نمی تواند که تراوشی مغز علیل و دستکاری شده اش نباشد ❏

مآخذ و منابع زیر در متن نوشته به داخل قوس نیز تذکار یافته است.

- ۱- « شهروند » هفته نامه چاپ تورنتو - کانادا
- ۲- « پیام زن » ( شماره ۴۰ جولای ۱۹۹۵ و شماره ۵۹ اکتوبر ۲۰۰۳ )
- ۳- « در افغانستان چه می گذشت » ( جنرال « ماریوف » )
- ۴- « موج » ( شماره ۱۴ ماه جون ۲۰۰۳ )
- ۵- « تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس » ( محمود- محمود )
- ۶- « حدود العالم »
- ۷- « تاریخ فرشته »
- ۸- « تاریخ سیفی هیروی »
- ۹- « جغرافیای هفت اقلیم » و آثار مؤرخین معروف مثل:
- ۱۰- « البیرونی »
- ۱۱- « بیهقی »
- ۱۲- « منهای سراج »
- ۱۳- « فردوسی طوسی »
- ۱۴- « ابن بطوطه »
- ۱۵- « طالبان » ( احمد رشید ژورنالیست معروف به نقل از منابع چینی و هندی از قرن ششم میلادی)
- ۱۶- « تاریخ درانیان » ( اثر نویسنده گمنام )
- ۱۷- « افغانستان در مسیر تاریخ » ( زنده یاد « غبار » جلد اول)
- ۱۸- « مجله اقتصاد » ( شماره دوم مارچ - اپریل ۲۰۰۳ )
- ۱۹- « آدینه » ( چاپ ایران )
- ۲۰- « ترکیه تحت رهبری اتاتورک به یک جنگ رهائی بخش ملی ۱۹۱۸-۱۹۲۳ علیه استعمار »
- ۲۱- « زندان پلچرخی » ( داکتر روستار تره کی)
- ۲۲- « مجله آئینه افغانستان » ( شماره های ۲۹ و ۳۴ )

۲۳- « مجاهد ولس » ( شماره ۱۷۴ سپتمبر ۱۹۹۲ )

۲۴- « مجله اقتصاد » ( شماره دوم مارچ - اپریل ۲۰۰۳ )

